

خلاصه اولیس^۱

جیمز جویس
ترجمه وحید مواجی

مهر ۱۳۹۱

¹SparkNotes Editors. "SparkNote on Ulysses." SparkNotes.com. SparkNotes LLC. 2003.

فهرست مطالب

۱	اول
۳	۱ شخصیت ها
۹	دوم
۱۱	۲ تلماخوس
۱۳	۳ نستور
۱۵	۴ پروتئوس
۱۷	۵ کالوپسو
۱۹	۶ لوتوفاگ ها
۲۱	۷ هادس
۲۳	۸ آیولوس
۲۵	۹ لاستریگون ها
۲۹	۱۰ سیلا و کاریب
۳۱	۱۱ صخره های سرگردان
۳۵	۱۲ سیرن ها
۳۷	۱۳ سیکلوپ
۳۹	۱۴ ناوسیکائا

۴۱	۱۵ گلهٔ گاوِ خورشید
۴۵	۱۶ کیرکه
۴۷	۱۷ ائومایوس
۴۹	۱۸ ایتاکا
۵۱	۱۹ پنلوپه
۵۳	سوم
۵۵	۲۰ طرح کلی داستان

بخش اول

فصل ۱

شخصیت‌ها

«لئوپلد بلوم»^۱ مردی سی و هشت ساله و مسئول تبلیغات در دوبلین. «بلوم» در دوبلین با «رودلف»^۲، پدر یهودی مجارستانی‌اش و «الن»^۳، مادر کاتولیک ایرلندی‌اش بزرگ شده است. او از مطالعه و تفکر دربارهٔ علوم و اختراعات و شرح معلوماتش به دیگران لذت می‌برد. «بلوم»، عاطفی و کنج‌کاو است و عاشق موسیقی می‌باشد. او ذهنش درگیر روابط سردش با زنش «مالی» است.

«مریان (مالی) بلوم»^۴ همسر لئوپلد بلوم. مالی بلوم سی‌ساله است، کمی تپل و سبزه، خوش‌بر و رو و اهل لاس‌زدن می‌باشد. او تحصیلات زیادی ندارد ولی به هر تقدیر باهوش و صاحب‌نظر است. او خواننده‌ای حرفه‌ای است که توسط پدر ایرلندی‌اش، سرگرد برایان تویییدی^۵ در جیبرالتار^۶ بزرگ شده است. مالی حوصلهٔ بلوم را ندارد مخصوصاً به این دلیل که از مرگ یازده سال پیش پسرشان رودی^۷ به این طرف، بلوم دیگر با او صمیمی (در رابطهٔ جنسی) نیست.

«استیون ددالوس»^۸ شاعری پراهمام و بیست و چندساله. «استیون» باهوش و فوق‌العاده کتابخوان و علاقه‌مند به موسیقی است. به نظر می‌رسد که بیشتر در دنیای ذهنی خودش زندگی می‌کند تا اینکه عضو انجمنی یا حتی گروه دانشجویان پزشکی که همقطاران‌ش هستند باشد. «استیون» در کودکی، بسیار مذهبی بوده است ولی بر اثر مرگ مادرش که کمتر از یک سال پیش رخ داده، اکنون با مسائل مربوط به شک و ایمان دست و پنجه نرم می‌کند.

«مالاکای (باک) مالیگان»^۹ دانشجوی پزشکی و دوست استیون. باک مالیگان کمی چاق و اهل مطالعه است و تقریباً همه چیز را دست می‌اندازد. او به خاطر لطیفه‌های بی‌ادبی و بامزه‌ای که تعریف می‌کند تقریباً مورد علاقه همه به جز استیون، سایمون و بلوم است.

«هینز»^{۱۰} دانشجوی فرهنگ فولکلور که به خصوص علاقه‌مند به مطالعهٔ قوم و فرهنگ ایرلندی است. هینز اغلب اوقات ناخواسته مغرور و خودبین است. او در قلعه مارتلو^{۱۱} اقامت دارد جایی که «استیون» و باک هم در آنجا زندگی می‌کنند

¹Leopold Bloom

²Rudolph

³Ellen

⁴Marion (Molly) Bloom

⁵Brian Tweedy

⁶Gibraltar

⁷Rudy

⁸Stephen Dedalus

⁹Malachi (Buck) Mulligan

¹⁰Haines

¹¹Martello

«هیو (بلیزس) بویلان»^{۱۲} مدیر کنسرت قریب‌الوقع مالی در بلفاست. بلیزس بویلان در شهر مشهور و محبوب است علی‌رغم اینکه کمی هرزه به نظر می‌رسد، مخصوصاً نسبت به زنان. بویلان به مالی علاقه‌مند شده است و آنها در بعدازظهر داستان رابطه‌ای با هم برقرار می‌کنند.

«میلیسنت (میلی) بلوم»^{۱۳} دختر پانزده‌ساله مالی و لئوپلد بلوم که فی‌الواقع در اولیس ظاهر نمی‌شود. خانواده بلوم اخیراً میلی را برای زندگی و یادگیری عکاسی به مالینگار^{۱۴} فرستاده‌اند. میلی، بلوند و زیبا و علاقه‌مند به پسرها است – او با الک بانن^{۱۵} در مالینگار قرار و مدار می‌گذارد.

«سایمون ددالوس»^{۱۶} پدر «استیون» ددالوس. سایمون ددالوس در کورک^{۱۷} بزرگ شده و بعداً به دوبلین آمده و تاکنون مرد نسبتاً موفقی بوده است. مردان دیگر، او را سرلوحه خود قرار می‌دهند، هرچند که بعد از مرگ زنش، خانه و زندگی‌اش بی‌نظم و نامرتب شده است. سایمون دارای صدایی خوب و استعداد لطیفه‌گویی است و اگر عادت مشروب‌خوری نداشت می‌توانست از این همه استعداد سود ببرد. سایمون به شدت منتقد «استیون» است.

«ای.ای (جرج راسل)»^{۱۸} ای.ای نام مستعار جرج راسل، شاعر معروفِ احیای ادبیات ایرلندی است که در کاننِ حلقه‌های ادبی ایرلند می‌باشد – حلقه‌های ادبی که «استیون» را به خود راه نمی‌دهند. او عمیقاً به عرفان اسرار آمیز علاقه‌مند است. بقیه مردها چنان با او مشورت می‌کنند که انگار حرفش وحی منزل است.

«ریچارد بست»^{۱۹} کتابداری در کتابخانه ملی. بست، شخص مشتاق و علاقه‌مندی است، با این حال بخش عمده‌ای از مشارکتش در بحثِ هملت در فصل ۱۰، نشانه‌هایی از باورهای غلطی دارد که به خیال خودش درست می‌باشند.

«ادی بوردمن»^{۲۰} یکی از دوستان گرتی مک‌داول^{۲۱}. رفتار مغرورانه گرتی، ادی را که می‌خواهد او را با گوشه و کنایه ضایع کند، می‌رنجاند.

«جوسی (نام خانۀ پدری: پاول) و دنیس برین»^{۲۲} جوسی پاول و بلوم وقتی جوان‌تر بودند به هم علاقه داشتند. جوسی زیبا و اهل لاس‌زدن بود. بعد از اینکه بلوم با مالی ازدواج کرد، جوسی هم با دنیس ازدواج کرد. دنیس برین کمی دیوانه است و پارانوید به نظر می‌رسد. مراقبت از چنین شوهر ابله‌ی اثر خود را روی جوسی گذاشته است و اکنون نحیف و خسته به نظر می‌رسد.

«سیسی، جکی و تامی کافری»^{۲۳} سیسی کافری یکی از بهترین دوستان گرتی مک‌داول است. او دختری با رفتار پسرانه و کمی رُک است. او مراقب برادران نوپای کوچکش، جکی و تامی است.

¹²Hugh ("Blazes") Boylan

¹³Millicent (Milly) Bloom

¹⁴Mullingar

¹⁵Alec Bannon

¹⁶Simon Dedalus

¹⁷Cork

¹⁸A.E. (George Russell)

¹⁹Richard Best

²⁰Edy Boardman

²¹Gerty MacDowell

²²Josie (née Powell) and Denis Breen

²³Cissy, Jacky, and Tommy Caffrey

«شهروند»^{۲۴} یک میهن‌پرست ایرلندی مسن که از نهضت ناسیونالیست دفاع می‌کند. با اینکه به نظر نمی‌رسد شهروند هیچ ارتباط رسمی با نهضت داشته باشد ولی بقیه افراد، اخبار و اطلاعات را از او می‌پرسند. او سابقاً یکی از ورزشکاران و پهلوانان ایرلند بوده است. او ماجراجو و بیگانه‌هراس است.

«مارتا کلیفورد»^{۲۵} زنی که بلوم با او تحت نام مستعار هنری فلاور^{۲۶} مکاتبه می‌کند. نامه‌های مارتا پر از غلطهای نگارشی است و تمایلات جنسی‌اش، غیرخلاقانه و ملال‌آورند.

«بلا کوهن»^{۲۷} زن فاحشه‌ای خلافت‌کار. بلا کوهن گنده، سبزه و دارای رفتاری مردانه است. او تا حدی طالب احترام از جانب بقیه است و پسری در آکسفورد دارد که شهریه‌اش را یکی از مشتریان می‌پردازد.

«مارتین کانینگهام»^{۲۸} یکی از اعضای اصلی حلقهٔ دوستان بلوم. مارتین کانینگهام نسبت به دیگران مهربان و باشفقت است و در لحظات مختلفی از روز (کل داستان در یک روز اتفاق می‌افتد) از بلوم دفاع می‌کند با این حال با بلوم مثل یک بیگانه رفتار می‌کند. قیافه او، شکسپیر را تداعی می‌کند.

«گرت دیزی»^{۲۹} مدیر مدرسهٔ پسرانه‌ای که «استیون» در آنجا تدریس می‌کند. دیزی، پروتستانی از شمال ایرلند و به دولت انگلیس پایبند است. دیزی نسبت به «استیون» با تکبر برخورد می‌کند و شنوندهٔ خوبی نیست. نامه پر و پیمان او به ویراستار دربارهٔ تب بر فکری احشام، موضوع استهزاء مردان دوبلینی در طی روز است.

«دیلی، کیتی، بودی و مگی ددالوس»^{۳۰} خواهران جوان‌تر استیون. آنها بعد از مرگ مادرشان سعی در رتق و رتق امور منزل ددالوس دارند. به نظر می‌رسد که دیلی علائق و آرزوهایی مثل یادگیری زبان فرانسه دارد

«پاتریک دیگنام، خانم دیگنام و پاتریک دیگنام جونیور»^{۳۱} پاتریک دیگنام یکی از آشنایان بلوم بود که خیلی زود بر اثر شرابخواری درگذشت. مراسم خاکسپاری او امروز است و بلوم و بقیه جمع می‌شوند تا برای بیوهٔ دیگنام و بچه‌هایش مقادیری پول جمع کنند چرا که پدی^{۳۲} همهٔ بیمهٔ عمرش را صرف پرداخت دیونش کرده بود و برای بچه‌هایش چیزی باقی نگذاشته است.

«بن دالرد»^{۳۳} مردی که در دوبلین به خاطر صدای بمِ عالی‌اش شهره است. کسب و کار بن دالرد مدتی پیش از رونق افتاده است. آدم خوش‌طینتی به نظر می‌رسد ولی احتمالاً به خاطر عادت شرابخواری گذشته‌اش، عصبی و پریشان است.

«جان اگلینتون»^{۳۴} مقاله‌نویسی که وقتش را در کتابخانهٔ ملی می‌گذراند. جان اگلینتون، اعتماد به نفس و غرور جوانی «استیون» را تحقیر می‌کند و نسبت به تئوری هملت «استیون» با دیده تردید می‌نگرد.

²⁴The citizen

²⁵Martha Clifford

²⁶Henry Flower

²⁷Bella Cohen

²⁸Martin Cunningham

²⁹Garrett Deasy

³⁰Dilly, Katey, Boody, and Maggy Dedalus

³¹Patrick Dignam, Mrs. Dignam, and Patrick Dignam, Jr.

³²Paddy

³³Ben Dollard

³⁴John Eglinton

«ریچی، سارا (سالی) و والتر گولدینگ»^{۳۵} ریچی گولدینگ، دایی «استیون» ددالوس است؛ او برادر ماری، مادر «استیون» بوده است. ریچی کارمند دادگستری است که اخیراً به خاطر مشکل کمرش کمتر توانسته کار کند – مسأله‌ای که به خاطر آن، موضوع خندهٔ سایمون ددالوس شده است. والتر، پسر ریچی و سارا، لوچ است و لکنت زبان دارد.

«زو هیگینز»^{۳۶} فاحشه‌ای در فاحشه‌خانهٔ بلا کوهن. زو بی‌پروا و در زخم زبان زدن استاد است.

«جو هاینز»^{۳۷} گزارشگری از روزنامهٔ دوبلین که اغلب اوقات بی‌پول است – او از بلوم، سه پوند قرض گرفته است و تا کنون آن را پس نداده. هاینز، بلوم را درست نمی‌شناسد و در اپیزود دوازدهم به نظر می‌رسد که دوست خوبی برای شهروند است.

«کورنی کله‌هر»^{۳۸} مسئول کفن و دفن که روابط خوبی با پلیس دارد.

«مینا کندی و لیدیا دوس»^{۳۹} دختران پیشخدمت هتل اورموند^{۴۰}. مینا و لیدیا اهل لاس‌زنی هستند و با مردانی که به نوشگاه می‌آیند گرم می‌گیرند، با این حال در خلوت خود از جنس مخالف به بدی یاد می‌کنند. دوشیزه دوس که موهای برنز رنگی دارد، بی‌پروا تر از آن یکی به نظر می‌رسد و با بلیزس بویلان درگیری داشته است. دوشیزه کندی که موهای طلایی دارد، خوددارتر است.

«ند لمبرت»^{۴۱} یکی از دوستان سایمون ددالوس و بقیه مردان در دوبلین. ند لمبرت اغلب در حال لطیفه‌گویی و خنده است. او در انبار غله و حبوبات در مرکز شهر کار می‌کند، در جایی که زمانی صومعهٔ مریم مقدس بوده است.

«لنهان»^{۴۲} ویراستار مسابقات در روزنامهٔ دوبلین؛ با این حال اسب مورد نظر او، سپتر^{۴۳} در مسابقات گلدکاپ می‌بازد. لنه‌هان آدم بذله‌گویی است و با زنان لاس می‌زند. او بلوم را مسخره می‌کند ولی به سایمون و «استیون» ددالوس احترام می‌گذارد.

«لینچ»^{۴۴} دانشجوی پزشکی و دوست قدیمی «استیون» (او در «چهرهٔ هنرمند در جوانی» هم حضور دارد). لینچ به شنیدن نظریات پرمدها و فوق‌زیباشناسانهٔ «استیون» عادت دارد و با سرسختی و لجابت «استیون» آشناست. او با کیتی ریکتس^{۴۵} قرار می‌گذارد.

«تامس دابلیو لیستر»^{۴۶} کتابداری در کتابخانهٔ ملی دوبلین و عضو فرقهٔ کویکر^{۴۷}. لیستر بیشترین علاقه را به صحبت‌های «استیون» در اپیزود نهم نشان می‌دهد.

³⁵Richie, Sara (Sally), and Walter Goulding

³⁶Zoe Higgins

³⁷Joe Hynes

³⁸Corny Kelleher

³⁹Mina Kennedy and Lydia Douce

⁴⁰Ormond

⁴¹Ned Lambert

⁴²Lenahan

⁴³Sceptre

⁴⁴Lynch

⁴⁵Kitty Ricketts

⁴⁶Thomas W. Lyster

⁴⁷Quaker

«گرتی مک‌داول»^{۴۸} زنی در اوان بیست سالگی و از خانواده‌ای از طبقه متوسط‌پرو به پایین. گرتی از لنگی دائمی پایش رنج می‌برد که احتمالاً بر اثر تصادف با دوچرخه بوده است. او با دقت بسیاری به لباس پوشیدن و رژیمش اهمیت می‌دهد و آرزوی عاشق شدن و ازدواج دارد. او به ندرت به خودش اجازه می‌دهد راجع به معلولیتش فکر کند.

«جان هنری منتون»^{۴۹} مشاور حقوقی در دوبلین که توسط پدی دیگنام استخدام شده است. وقتی بلوم و مالی عاشق هم بودند، منتون تحت تأثیر علاقه به مالی، رقیبی عشقی برای بلوم بود. او نسبت به بلوم با بی‌احترامی رفتار می‌کند

«راوی بی‌نام اپیزود دوازدهم» راوی بی‌نام اپیزود دوازدهم، در حال حاضر کارگزار وصول طلب است و این جدیدترین شغلش از بین شغل‌های بسیاری است که داشته. او از اینکه «با اطلاع» به نظر برسد لذت می‌برد و بخش عمده شایعاتی که درباره خانواده بلوم می‌داند را از دوستش «پیسر» بورک^{۵۰} شنیده که آنها را وقتی در هتل سیتی آرمز^{۵۱} زندگی می‌کردند می‌شناخته است.

«عضو شورای شهر، نانتی»^{۵۲} مسئول ارشد چاپ در روزنامه دوبلین و عضو پارلمان. نانتی یک دورگه ایتالیایی-ایرلندی است.

«جی.جی. اُمالوی»^{۵۳} وکیلی که اکنون بیکار و بی‌پول است. اُمالوی، امروز در قرض گرفتن پول از دوستانش ناکام است. او در اپیزود دوازدهم در میخانه بارنی کیرنان^{۵۴}، از بلوم دفاع می‌کند.

«جک پاور»^{۵۵} یکی از دوستان سایمون ددالوس و مارتین کانینگهام و دیگر مردان شهر. پاور احتمالاً در اجرای احکام کار می‌کند. او زیاد با بلوم خوب نیست.

«کیتی ریکتس»^{۵۶} یکی از فاحشه‌هایی که در فاحشه‌خانه بلاکوهن کار می‌کنند. به نظر می‌رسد که کیتی با لینچ رابطه دارد و بخشی از روز را با او گذرانده است. او لاغر است و طرز لباس پوشیدنش، تمایلاتش به طبقه بالای جامعه را نشان می‌دهد.

«فلوری تالبوت»^{۵۷} یکی از فاحشه‌های فاحشه‌خانه بلاکوهن. فلوری چاق است و کودن به نظر می‌رسد ولی به راحتی خوشحال می‌شود.

⁴⁸Gerty MacDowell

⁴⁹John Henry Menton

⁵⁰"Pisser" Burke

⁵¹City Arms

⁵²City Councillor Nannetti

⁵³J. J. O'Molloy

⁵⁴Barney Kiernan

⁵⁵Jack Power

⁵⁶Kitty Ricketts

⁵⁷Florry Talbot

بخش دوم

فصل ۲

تلماخوس^۱

ساعت حدود ۸ صبح است و باک مالیگان، در حال تقلید و مسخره مراسم عشاء ربانی با کاسه ریش تراشی اش، «استیون» ددالوس را صدا می زند تا بالای سقف قلعه مارتلو که مشرف بر خلیج دوبلین است، بیاید. «استیون» به مسخره بازی پرخاشگرانه باک بی توجه است – او حوصله هینز را ندارد، فرد انگلیسی ای که باک دعوتش کرده تا در قلعه بماند. «استیون» با ناله های هینز درباره کابوسی که در آن یک پلنگ سیاه دیده بود، از خواب شبانه بیدار شده است.

مالیگان و «استیون» به دریا نگاه می کنند که باک از آن به مادر کبیر یاد می کند. این کار، مالیگان را به یاد غضب عمه اش نسبت به «استیون» می اندازد چرا که «استیون» قبول نکرده بود کنار بستر مرگ مادر خودش دعا کند. «استیون» که هنوز لباس عزا به تن دارد به دریا می نگرد و به مرگ مادرش فکر می کند، در حالی که باک، «استیون» را به خاطر لباس های دست دوم و ظاهر کثیفش دست می اندازد. باک یک آینه شکسته را جلوی «استیون» می گیرد تا خودش را در آن ببیند. «استیون» همدردی باک را رد می کند و اظهار می کند که چنین «آینه شکسته ای از یک نوکر» نشانه ای از هنر ایرلندی است. باک بازویش را به نشانه همدردی دور «استیون» حلقه می کند و می گوید که آنها با هم می توانند ایرلند را به سطحی از فرهنگ، همتای یونان باستان برسانند. باک پیشنهاد می دهد در صورتی که هینز، دوباره «استیون» را برنجانند، او را تهدید کنند و «استیون» به یاد «تحقیر و آزار» یکی از همکلاسی هایشان به نام کلایو کمپتورپ^۲ توسط باک می افتد.

باک از «استیون» درباره خشم خاموشش می پرسد و «استیون» سر آخر غضبش نسبت به باک را تأیید می کند – ماه ها قبل، «استیون» شنیده بود که باک مادرش را «مثل سگ، مرده» خطاب کرده بود. باک سعی می کند که از خودش دفاع کند، سپس تسلیم می شود و «استیون» را ترغیب می کند که از خشمگین بودن نسبت به تفاخر و غرور خودش دست بردارد.

باک وارد قلعه می شود و بدون این که بداند، آوازی را می خواند که «استیون» برای مادر در حال مرگش خوانده بود. «استیون» احساس می کند که توسط مادر مرده اش یا خاطره او تسخیر شده است. باک، «استیون» را به طبقه پایین برای صبحانه فرا می خواند. او «استیون» را ترغیب می کند تا از هینز، که تحت تأثیر طبع ایرلندی «استیون» قرار دارد، درخواست پول کند، ولی «استیون» قبول نمی کند. «استیون» به آشپزخانه می رود و به باک برای صبحانه کمک می کند. هینز اعلام می کند که زن شیرفروش دارد می آید. باک لطیفه ای می گوید درباره «مادر پیر، گروگن»^۳ که جای درست می کند و آب (ادرار) درست می کند و هینز را تشویق می کند که از آن لطیفه در کتابی درباره زندگی مردم ایرلند استفاده کند.

زن شیرفروش وارد می شود، و «استیون» او را به شکل نمادی از ایرلند تصور می کند. «استیون» از این که زن شیرفروش به باک، دانشجوی پزشکی، بیشتر از او احترام می گذارد در نهان ناراحت است. هینز با او (زن) به ایرلندی صحبت می کند ولی او (زن) حرفش را نمی فهمد و فکر می کند که (هینز) دارد فرانسوی صحبت می کند. باک پول او را پرداخت می کند و زن می رود.

هینز می گوید که تمایل دارد تا از گفته های «استیون» کتابی بنویسد، ولی «استیون» می پرسد آیا از آن پولی به دست

^۱Telemachus – در اسطوره های یونان پسر اولیس و پهلپه است. در کودکی پسری ترسو بود. اما آتنه به او شجاعت بخشید. در دوران سرگردانی پدر به جست و جویش رفت.

^۲Clive Kempthorpe

^۳Old mother Grogan

می آید یا نه. هینز بیرون می رود و باک، «استیون» را به خاطر گستاخ بودن و از بین بردن فرصتشان برای گرفتن پول میگساری از هینز سرزنش می کند. باک لباس می پوشد و هر سه مرد به سمت آب می روند. در راه، «استیون» توضیح می دهد که قلعه را از وزیر جنگ اجاره کرده است. هینز از «استیون» دربارهٔ تئوری هملتاش می پرسد ولی باک اصرار می کند آن را به بعد از میگساری به تأخیر بیندازند. هینز توضیح می دهد که قلعهٔ مارتلوی آنها، او را به یاد ال-سینور^۴ هملت می اندازد. باک، حرف هینز را قطع می کند تا پیش بیفتد، برقصد و «تصنیف عیسی بذله‌گو» را بخواند.

هینز و «استیون» با هم راه می روند. همزمان با صحبت هینز، «استیون» حدس می زند که باک کلید قلعه را بخواهد - قلعه‌ای که «استیون» پول اجاره‌اش را می دهد. هینز از «استیون» راجع به عقاید مذهبی‌اش می پرسد. «استیون» توضیح می دهد که دو ارباب، انگلستان و کلیسای کاتولیک، بر سر راه تفکر آزادش ایستاده اند و ارباب سوم، ایرلند، از او، «کارهای عجیب و غریب» می خواهد. هینز، در حالی که سعی می کند درباره بردگی ایرلند نسبت به بریتانیا دوستانه رفتار کند، به نرمی می گوید «به نظر باید تاریخ را سرزنش کرد». هینز و «استیون» به خلیج خیره می شوند و «استیون» مردی را به خاطر می آورد که به تازگی غرق شده است.

هینز و «استیون» به سمت آب می روند، جایی که باک دارد لباس‌هایش را در می آورد و دو نفر دیگر، شامل یکی از دوستان باک، دارند شنا می کنند. باک با دوستش راجع به دوست مشترکشان، بانون که در وستمیث^۵ است، صحبت می کند - بانون ظاهراً دوست دختری دارد (که بعداً می فهمیم میلی بلوم است). باک به آب می زند، در حالی که هینز سیگار می کشد. «استیون» اعلام می کند که دارد می رود و باک از او درخواست کلید قلعه و دو پنی برای یک پینت^۶ آبجو می کند. باک با «استیون» در ساعت ۱۲:۳۰ در میخانهٔ کشتی^۷ قرار می گذارد. «استیون» می رود و عهد می کند که امشب به قلعه باز نگردد چرا که باک «غاصب»، آن را به چنگ آورده است.

^۴El-sinore

^۵Westmeath

^۷The Ship

^۶Pint - واحد حجم معادل یک هشتم گالن

فصل ۳

نستور^۱

«استیون» در حال تدریس در کلاس تاریخ درباره پیروزی پیروس^۲ است – کلاس خیلی نظم و ترتیب ندارد. او به دانش آموزان تمرین می‌دهد و پسری به نام آرمسترانگ^۳ حدس می‌زند که از لحاظ آواشناختی، پیروس یک «اسکله»^۴ بود. «استیون» با او مخالفت نمی‌کند و پیرو جواب آرمسترانگ می‌گوید که یک اسکله، «یک پل ناتمام» است. او خودش را تصور می‌کند که بعداً چاپلوسانه این لطیفه را برای خوشایند هینز تعریف می‌کند. متفکر درباره قتل پیروس و سزار، «استیون» به ناگزیری فلسفی برخی وقایع تاریخی می‌اندیشد – آیا تاریخ، به سرانجام رسیدن تنها حالت ممکن سلسله وقایع است یا یکی از حالات بشمار آن می‌باشد؟

«استیون» بحث کلاس را به سمت لیسیداس میلتون^۵ می‌برد و همچنان به تفکر درباره سوالات خودش درباره تاریخ ادامه می‌دهد، سوالاتی که هنگام خواندن ارسطو در کتابخانه پاریس به آنها فکر کرده بود. تصویری از شعر میلتون، «استیون» را به تفکر درباره تأثیر خدا روی همه آدمیان وا می‌دارد. «استیون» به خطوط یک معمای پیش پا افتاده فکر می‌کند و سپس تصمیم می‌گیرد به دانش آموزان که دارند وسائشان را جمع می‌کنند که بروند در زمین هاکی بازی کنند، معمای خودش را بگوید. «استیون» در تنهایی به معمای حل‌نشده خودش درباره «روباهی که مادر بزرگش را زیر یک بوته به خاک می‌سپارد»^۶ می‌خندد.

دانش آموزان کلاس را ترک می‌کنند به غیر از سارجنت^۷ که به کمک در درس حساب نیاز دارد. «استیون» به سارجنت زشت نگاه می‌کند و عشق مادر سارجنت نسبت به خودش را تصور می‌کند. «استیون» به سارجنت، حاصلجمع‌ها را نشان می‌دهد، و کمی به لطیفه باک فکر می‌کند که می‌گفت تئوری هملت «استیون» را می‌توان با جبر اثبات کرد. با فکر دوباره به amor matris یا عشق مادر، «استیون» خودش را به شکل کودکی به یاد می‌آورد که مانند سارجنت بدترکیب بود. سارجنت بیرون می‌رود تا به بازی هاکی بپیوندد. «استیون» بیرون می‌رود، سپس می‌رود تا در دفتر کار دیزی منتظر بماند در حالی که دیزی، مدیر مدرسه، در حال رفع و رجوع دعوای بچه‌ها سر بازی هاکی است.

آقای دیزی، دستمزد «استیون» را پرداخت می‌کند و صندوق ذخیره‌اش را به رخ می‌کشد. دیزی برای «استیون» خطابه‌ای راجع به ارضا شدن با پول به دست آمده و اهمیت نگهداری دقیق پول و ذخیره کردن آن ایراد می‌کند. دیزی خاطرنشان می‌کند که بزرگترین افتخار یک انگلیسی این است که می‌تواند ادعا کند که هزینه‌هایش را خودش پرداخت کرده و هیچ بدهی ندارد. «استیون» قرض‌های فراوان خودش را ذهنی جمع می‌زند.

^۱Nestor – در اسطوره‌های یونان، شاه پولوس است. پسر نرئوس و خلوریس بود. از میان دوازده پسر نرئوس تنها او بود که از حمله هراکلس به پولوس جان سالم در برد. در جنگ تروا سالخورده‌ترین و عاقل‌ترین جنگاور محسوب می‌شد.

^۲Pyrrhus – ژنرال و سیاستمدار یونانی

^۳Armstrong

^۴Pier

^۵Milton's *Lycidas*

^۶A fox burying his grandmother under a bush

^۷Sargent

دیزی می‌پندارد که استیون، که (دیزی) فکر می‌کند فنیان^۸ (ملی‌گرای کاتولیک ایرلندی) است، به دیزی که توری^۹ (پروتستان وفادار به انگلستان) است بی‌احترامی می‌کند. دیزی درباره اعتبار ایرلندی‌اش بحث می‌کند – او شاهد اغلب ماجراهای ایرلند بوده است. دیزی سپس از «استیون» می‌خواهد که از نفوذش استفاده کند و نوشته‌ای از او را در روزنامه به چاپ برساند. در حالی که او دارد تایپ آن را به پایان می‌رساند، «استیون» نگاهی به تصاویر اسب‌های مسابقه در دفتر کار او می‌اندازد و یادگردشی به پیست مسابقه همراه دوست قدیمی‌اش، کرانلی^{۱۰} می‌افتد. «استیون» فریادهایی را می‌شنود که به خاطر گلی در مسابقه هاکی سرداده شده است. دیزی، نوشته تکمیل شده‌اش را به «استیون» می‌دهد و «استیون» آن را به سرعت می‌قاپد. نوشته، خطرات بیماری تب برفکی احشام را گوشزد می‌کند و اظهار می‌دارد که آن را می‌شود درمان نمود. به نظر می‌رسد که دیزی از تأثیر افرادی که در حال حاضر روی قضیه احاطه دارند متنفر است. همچنین به نظر می‌رسد که یهودیان را برای فساد مالی و نابودی اقتصاد ملی سرزنش می‌کند. «استیون» بحث می‌کند که بازرگانان حریص می‌توانند یهودی یا غیر یهودی باشند، ولی دیزی اصرار دارد که یهودی‌های نسبت به «نور^{۱۱}» گناه کرده‌اند.

استیون، بازرگانان یهودی را که بیرون بازار بورس پاریس می‌ایستادند به خاطر می‌آورد. «استیون» دوباره با دیزی بحث می‌کند، و می‌پرسد چه کسی نسبت به نور گناه نکرده است. استیون، تعبیر دیزی از گذشته را رد می‌کند و می‌گوید: «تاریخ، کابوسی است که می‌خواهم از آن بیدار شوم». به طور طعنه آمیزی، همان موقع که دیزی دارد درباره تاریخ به مثابه حرکت به سمت «هدف» جلو خدا حرف می‌زند، گلی در بازی هاکی به هدف می‌نشیند^{۱۲}. «استیون» جواب می‌دهد که خدا چیزی بیش از «فریادی در خیابان» نیست. دیزی ابتدا بحث می‌کند که همه گناه کرده‌اند، سپس زنان را برای آوردن گناه به این دنیا سرزنش می‌کند. او فهرستی از زنان را بیان می‌کند که در طول تاریخ باعث نابودی و تباهی شده‌اند.

دیزی پیش‌بینی می‌کند که «استیون» زیاد در مدرسه باقی نخواهد ماند، چرا که یک معلم بالفطره نیست. «استیون» می‌گوید که او بیشتر یک یادگیرنده است یا یاددهنده. «استیون» با بازگشت به موضوع نوشته دیزی، خاتمه بحث را پیش می‌کشد. «استیون» سعی خواهد کرد که آن را در دو روزنامه به چاپ برساند. «استیون» از مدرسه بیرون می‌رود و به خوش‌خدمتی خودش نسبت به دیزی فکر می‌کند. دیزی به دنبال او می‌رود تا آخرین ضربه را به یهودی‌ها بزند – ایرلند هیچ وقت در حق یهودی‌ها جفا نکرده است چرا که آنها هیچ وقت اجازه ورود به کشور را نداشته‌اند.

^۸Fenian

^۹Tory

^{۱۰}Cranly

^{۱۱}The light

^{۱۲} گل (ورزش) و هدف در زبان انگلیسی هر دو معادل کلمه goal هستند.

فصل ۴

پروتئوس^۱

«استیون» در ساحل قدم می‌زند، و به تفاوت بین دنیای مادی، آنگونه که وجود دارد و آنگونه که در چشمانش ثبت می‌شود فکر می‌کند. «استیون» چشم‌هایش را می‌بندد و خود را به حس شنوایی‌اش می‌سپارد – ریتم‌هایی پدیدار می‌شوند. وقتی چشمانش را باز می‌کند متوجه دو قابله می‌شود، خانم فلورنس مک‌کاب^۲ و زنی دیگر. «استیون» تجسم می‌کند که یکی از آنها جنینی سقط شده را در کیفش دارد. او بندناف را به مثابه خط تلفنی تصور می‌کند که به اعماق تاریخ می‌رود و از طریق آن می‌تواند تماسی با «باغ عدن» برقرار کند. «استیون» شکم بی‌ناف حوا را تجسم می‌کند. او به گناه نخست زن و سپس انعقاد نطفه خودش فکر می‌کند. «استیون» انعقاد نطفه خودش را با مسیح مقایسه می‌کند. بنا بر نایسن کرید^۳، قسمتی از مراسم عشاء کاتولیک، مسیح «به وجود آمد، ساخته نشد»^۴ یعنی او قسمتی از جوهر خدای پدر است و توسط خدای پدر از عدم ساخته نشد. در مقابل، «استیون» «ساخته شد، به وجود نیامد» چرا که با وجود داشتن والدین واقعی، روحش از عدم ساخته شد و هیچ ربطی به روح پدرش ندارد. «استیون» دوست داشت در مورد ویژگی‌های انعقاد نطفه الهی با دانشمندان مرتد گذشته بحث کند (آیا پدر و پسر یک چیزند یا نه؟).

هوای دریا به سمت او می‌وزد و «استیون» به یاد می‌آورد که باید نوشته دیزی را به روزنامه ببرد، سپس باک را در میخانه کشتی در ساعت ۱۲:۳۰ ملاقات کنند. به این فکر می‌کند که از ساحل برگردد و به ملاقات زن‌دایی‌اش سارا برود. او عکس‌العمل تمسخرآمیز پدرش را نسبت به چنین ملاقاتی تصور می‌کند (پدرش از برادرزنش، ریچی، که شوهر سارا می‌باشد متنفر است). «استیون» چنین صحنه‌ای را هنگام ملاقات تصور می‌کند: والتر، پسر ریچی او را به دورن راه می‌دهد و عمو ریچی، که مشکل کمر دارد، از رختخواب به او خوشامد می‌گوید.

وقتی «استیون» از خیال‌پردازی‌هایش بیرون می‌آید، به یاد می‌آورد که وقتی بچه بود از داشتن چنین خانواده‌ای شرمسار بود. این تنفر از خانواده‌اش، جاناتان سویفت^۵ را به ذهن متبادر می‌کند – تنفر سویفت از مردم در داستان سفرهای گالیورش در اسب‌های اصیل نژاد هونیم^۶ و آدم‌های ددمنش نژاد یاهو^۷ آشکار است. او به سویفت فکر می‌کند که سرش را مانند یک کشیش تراشیده است و از روی حصار مسیر اسبدوانی می‌پرد تا از مردم فرار کند. «استیون» به کشیش‌هایی که در همه جای شهر هستند و به تقوی و تظاهرهای روشنفکرانه^۸ دوران جوانی‌اش فکر می‌کند.

«استیون» متوجه می‌شود که از خانه سارا رد شده است. وقتی به سمت کبوترخانه می‌رود، درباره کبوترها فکر می‌کند: مخصوصاً اصرار مریم باکره بر این که توسط یک کبوتر باردار شده است (آنگونه که در زندگی عیسی نوشته لئو تاکسیل^۸ آمده

^۱ Proteus – در اسطوره‌های یونان، یکی از خدایان دریا که اشکال مختلف به خود می‌گرفته است. زمانی او را پسر پوزیدون دانسته‌اند و زمانی ملازم و همنشین وی. او هم از قدرت پیشگویی برخوردار بود و هم از قدرت تغییر شکل در هر زمان که اراده می‌کرد.

^۲ Florence MacCabe

^۳ Nicene Creed

^۴ Begotten, not made

^۵ Jonathan Swift

^۶ Houyhnhnm

^۷ Yahoo

^۸ Léo Taxil's La Vie de Jesus

است). او به پاتریس اگان^۹ پسر کوین اگان^{۱۰} فکر می‌کند که یک «غاز وحشی» (ملی‌گرای ایرلندی در تبعید) است که «استیون» او را در پاریس می‌شناخته است. او خودش را به خاطر می‌آورد که در پاریس دانشجوی پزشکی بود و پول کمی داشت. او به یاد می‌آورد که یک بار آنقدر دیر به ادارهٔ پست رسید که نتوانست حوالهٔ پولی را که از مادرش دریافت کرده بود، نقد کند. بلندپروازی‌های «استیون» برای زندگی‌اش در پاریس به طور ناگهانی با تلگرافی از جانب پدرش که از او خواسته بود به خانه و به بستر مرگ مادرش بیاید، از هم گسیخت. «استیون» باز به عمهٔ باک فکر کرد که اصرار داشت او مادرش را با امتناع از دعا کردن در کنار بستر مرگش کشته است.

استیون، تصاویر و صداها را پاریس و گفتگوهای کوین اگان دربارهٔ ملی‌گرایی، رسوم عجیب فرانسوی و جوانی‌اش را به خاطر می‌آورد. «استیون» به کنارهٔ دریا می‌رود و برمی‌گردد و در افق، قلعهٔ مارتلو را می‌پوید. او دوباره عهد می‌کند که امشب آنجا با باک و هینز نخوابد. او روی صخره‌ای می‌نشیند و متوجه لاشهٔ سگی می‌شود. سگ زنده‌ای در ساحل می‌دود و به سمت دو نفر برمی‌گردد. «استیون» صحنهٔ ساحل را هنگام تهاجم اولین وایکینگ‌های دانمارکی به دوبلین، تصور می‌کند.

سگی که پارس می‌کند به سمت «استیون» می‌دود و «استیون» به ترسش از سگ‌ها می‌اندیشد. با در نظر گرفتن مدعیان مختلف تاج و تخت در طول تاریخ، «استیون» فکر می‌کند که آیا او هم یک مدعی است یا نه. او متوجه می‌شود که دو پیکرهٔ همراه سگ، یک مرد و یک زن صدف جمع‌کن هستند. او می‌بیند که سگ، لاشه را بو می‌کند و توسط صاحبش مورد عتاب قرار می‌گیرد. سگ می‌شاید و سپس در شن‌ها چاله می‌کند. «استیون» به یاد معمای صبحش دربارهٔ روباهی که مادر بزرگش را دفن کرده بود می‌افتد. «استیون» سعی می‌کند خوابی را که شب پیش دیده بود به خاطر آورد: مردی که هندوانه‌ای در دستش بود روی یک فرش قرمز به سمت «استیون» می‌آمد. با نگاه به زن صدف جمع‌کن، «استیون» به یاد یکی از ماجراهای جنسی قدیمی‌اش در مسیر فومبالی^{۱۱} می‌افتد. آن زوج از کنار «استیون» عبور می‌کنند و به کلاهش نظر می‌اندازند. «استیون» در ذهنش شعری می‌سازد و آن را روی تکه کاغذی که از نوشتهٔ دیزی پاره کرده است می‌نویسد. «استیون» فکر می‌کند که «زن»^{۱۲} شعرش چه کسی خواهد بود. او تشنهٔ محبت است. «استیون» دراز می‌کشد به پوتین‌های عاریه‌ای‌اش و پاهای کوچکش که زمانی در کفش زنی جای می‌گرفته‌اند می‌اندیشد. او می‌شاید. او باز به بدن مرد غرق شده فکر می‌کند. «استیون» بلند می‌شود که برود، انگشت در دماغش می‌کند، سپس به اطراف نگاه می‌کند که مبادا کسی او را دیده باشد. او کشتی‌ای را می‌بیند که نزدیک می‌شود.

^۹Patrice Egan

^{۱۰}Kevin Egan

^{۱۱}Fumbally

^{۱۲}She

فصل ۵

کالوپسو^۱

لئوپلد بلوم برای زنش، مالی، صبحانه درست می‌کند و به گربه‌اش غذا می‌دهد. در حالی که با دست‌هایش روی زانوانش خم شده است، فکر می‌کند که از نظر گربه‌اش چه شکلی به نظر می‌رسد و وقتی گربه شیر می‌خورد، سبیل‌هایش به چه وضعی در می‌آیند. بلوم فکر می‌کند که از قصاب برای صبحانه خودش چه بگیرد. او به طبقه بالا می‌رود تا از مالی بپرسد که چیزی از بیرون می‌خواهد یا نه. مالی زیرلب می‌گوید نه و تخت، زیر او جیرجیر می‌کند. بلوم به تخت فکر می‌کند که مالی آن را با خودش از جیبرالتر آورده بود، جایی که پیش پدرش، سرگرد تویییدی، بزرگ شده بود.

بلوم تکه کاغذی در کلاهدش و سیب‌زمینی‌اش^۲ را بررسی می‌کند و یادداشتی می‌نویسد تا قبل از اینکه خانه را برای طول روز ترک کند، کلیدهایش را از طبقه بالا بردارد. بلوم بیرون می‌رود و پیش‌بینی می‌کند که با لباس‌های سیاهی که امروز برای خاکسپاری پدی دیگنام خواهد پوشید، گرمش می‌شود. او در خیالش تجسم می‌کند که دارد مسیری را در وسط دنیا در برابر مسیر آفتاب طی می‌کند تا در همان سن باقی بماند و چشم‌اندازهای شرقی را متصور می‌شود. ولی او با خود دلیل می‌آورد که نه، تصاویر ذهنی او، ساختگی هستند و دقیق نمی‌باشند. بلوم از جلوی میخانه لری ارورک^۳ می‌گذرد و فکر می‌کند که آیا خوب است توقف کند و خاکسپاری دیگنام را یادآوری کند یا نه، ولی به جای آن برای ارورک روز خوبی آرزو می‌کند. بلوم، با فرض وجود تعداد زیادی میخانه در دوبلین، سعی می‌کند بفهمد که میخانه‌داران خرده‌پایی مثل ارورک چگونه پول درمی‌آورند. بلوم از جلوی مدرسه‌ای رد می‌شود و به دانش‌آموزانی گوش فرا می‌دهد که الفبا و نام‌های ایرلندی مکان‌ها را از بر می‌خوانند. بلوم به نام ایرلندی مکان خود فکر می‌کند، «اسلیو بلوم»^۴.

بلوم به لوگاج^۵، دکان قصابی می‌رسد. می‌بیند که یک قلوه مانده و آرزو می‌کند زنی که جلوی او است، آن را نخرد. بلوم برگه‌ای روزنامه بسته‌بندی برمی‌دارد و تبلیغات آن را می‌خواند. زن پول سفارش خود را پرداخت می‌کند و بلوم به آن قلوه اشاره می‌کند با این امید که سفارشش زود انجام شود و بتواند آن زن را تا خانه‌اش تعقیب کند و بالا و پایین شدن کفل‌هایش را تماشا کند. از آنجا که برای رسیدن به آن زن دیر شده بود، به خواندن برگه روزنامه‌اش در راه خانه ادامه می‌دهد. در آن روزنامه تبلیغ کاشت میوه برای احتکار در فلسطین آمده بود و بلوم به میوه‌های مدیترانه و خاورمیانه فکر می‌کند. بلوم از کنار مردی که می‌شناسد می‌گذرد و آن مرد او را نمی‌بیند.

وقتی ابری جلوی خورشید را گرفت، تفکرات بلوم با تصویر تهی‌تری از خاور میانه و تراژدی نژاد یهود، تیره شد. بلوم با خودش عهد می‌کند که با شروع دوباره ورزش صبحگاهی‌اش، حالش را بهتر کند، سپس توجه خود را به قسمت اجاره داده نشده‌ای از املاک خیابان و نهایتاً به مالی جلب می‌کند. خورشید دوباره بیرون می‌آید و دختر بلوندی از جلوی بلوم می‌دود. بلوم دو نامه و یک کارت در سرسرا می‌یابد. بلوم حس می‌کند که نامه مالی از طرف بلیزس بویلان، شریک و احتمالاً عاشق

^۱Calypso-در اسطوره‌های یونان، یک پری دریایی است. دختر اطلس بود و در جزیره اوگوگیا زندگی می‌کرد. اولیس در راه بازگشت از تروا، به این جزیره وارد شد. کالوپسو به او دل بست و او را هفت سال نزد خود نگاه داشت. به اولیس پیشنهاد کرد همیشه با او بماند و جلودان شود. اما اولیس در هوای خانه بود. عاقبت زئوس، هرمس را فرستاد تا کالوپسو را راضی کند دست از اولیس بردارد.

^۲بلوم از روی خرافات، همراه خود یک سیب‌زمینی دارد که معتقد است خوش‌شانسی می‌آورد.

^۳Larry O'Rourke

^۴Slieve Bloom

^۵Dlugacz

مالی است. وقتی وارد اتاق خواب می‌شود، نامه و کارتی از طرف دخترشان میلی که در مالینگار است را به مالی می‌دهد. مالی نامه بویلان را زیر بالشش می‌گذارد و کارت میلی را می‌خواند. بلوم به طبقه پایین می‌رود تا جای و قلوه را آماده کند. او نامه مربوط به خودش را که از طرف میلی است، با سرعت برمی‌دارد.

بلوم، صبحانه مالی را در تخت برایش می‌برد. بلوم از او راجع به نامه‌اش می‌پرسد و او توضیح می‌دهد که بویلان قرار است این بعدازظهر برای برنامه‌ریزی کنسرتی بیاید. مالی «دست در دست خواهیم بود»^۶ و «آواز دلنشین قدیمی عشق»^۷ را خواهد خواند. مالی از بلوم می‌خواهد که کتابی برایش بیاورد. وقتی بلوم دارد دنبال کتاب می‌گردد، خطوطی از «دست در دست خواهیم بود» را در سرش تکرار می‌کند، با این فکر که آیا مالی آنها را درست تلفظ خواهد کرد یا نه. مالی کتاب را می‌گیرد، یک داستان مهیج به نام: «یاقوت: غرور حلقه»، و کلمه‌ای را که می‌خواست از بلوم بپرسد می‌یابد – «تناسخ». بلوم از لحاظ ریشه‌شناسی توضیح می‌دهد، ولی مالی می‌خواهد که معنی ساده و سراسر آن را بداند. بلوم، کلمه حلول را توضیح می‌دهد. با مشاهده نقاشی‌ای از یک حوری بالای تختشان، او به زنش مثالی از حوری‌هایی می‌زند که به شکل دیگری مانند یک درخت بازگشته‌اند. مالی کتاب دیگری از پاول دو کوک^۸ می‌خواهد.

مالی بوی سوختن قلوه بلوم را حس می‌کند و او به طبقه پایین می‌دود تا از سوختن آن جلوگیری کند. بلوم برای خوردن می‌نشیند و نامه میلی را دوباره می‌خواند. او از بلوم برای کادوی تولدش تشکر کرده و به یک دوست پسر به نام بانون اشاره کرده است. بلوم به کودکی میلی و پسرش رودی که چند روز بعد از تولدش مرد، فکر می‌کند. به زن شدن میلی و آگاه شدن از جذابیت‌هایش فکر می‌کند. از آنجا که میلی در نامه‌اش به بویلان اشاره کرده بود، بلوم به اعتماد به نفس بلیزس بویلان فکر می‌کند و احساس درماندگی و تأثر می‌کند. بلوم به ملاقات بویلان با میلی فکر می‌کند.

بلوم یک نسخه از مجله تیت‌بیتس^۹ برمی‌دارد و به حیاط بیرونی برای قضای حاجت می‌رود. بلوم به نقشه‌هایی که برای باغچه‌اش دارد فکر می‌کند. در دستشویی، بلوم داستان «شاهکار ماچام»^{۱۰} نوشته فیلیپ بوفوی^{۱۱} را می‌خواند. با رضایت از کارکردن منظم شکمش، داستان را به اتمام می‌رساند و به این فکر می‌کند که خودش می‌تواند داستانی بنویسد و در ازای آن پول دریافت کند. او می‌توانست درباره یک ضرب‌المثل یا درباره ورور کردن‌های مالی بنویسد. بلوم خودش را با تکه‌ای از داستان پاک می‌کند. به خودش یادآوری می‌کند که زمان خاکسپاری را در کاغذ بررسی کند. با شنیدن صدای ناقوس کلیسا، او با افسوس به دیگنام فکر می‌کند.

^۶Là ci darem

^۷Love's Old Sweet Song

^۸Paul de Kock

^۹Titbits

^{۱۰}Matcham's Masterstroke

^{۱۱}Philip Beaufoy

فصل ۶

لوتوفاگ‌ها^۱

بلوم از مسیری غیرمستقیم به سمت اداره پست مرکز شهر می‌رود، و به آدم‌هایی که از کنارشان می‌گذرد و به مراسم خاکسپاری که در ساعت ۱۱:۰۰ در آن شرکت خواهد داشت فکر می‌کند. در حالی که برچسب بسته‌های درون ویترین شرکت «بلفاست و جای شرقی»^۲ را می‌خواند، کارت پستال با نام مستعار خود را بیرون می‌آورد، هنری فلاور. تحت تأثیر برچسب‌های جای، بلوم فضای مست‌کننده مشرق را تصور می‌کند. او یواشکی وارد اداره پست می‌شود و یک نامه تأیید شده که به اسم مستعارش فرستاده شده را برمی‌دارد.

بیرون اداره پست، بلوم نامه‌اش را باز می‌کند، ولی قبل از این که بتواند آن را بخواند با مک‌کوی^۳ برخورد می‌کند. بلوم با مک‌کوی کمی حرف می‌زند در حالی که سعی می‌کند بفهمد چه چیزی به نامه‌ای که اکنون درون جیبش است سنجاق شده است. در حالی که بلوم یک زن سکسی و از طبقه بالای جامعه را در حال رد شدن از خیابان می‌بیند، مک‌کوی درباره مرگ پدی دیگنام که قضیه‌اش را از بانتم لاینز^۴ شنیده بود، حرافی می‌کند. بلوم منتظر است که وقتی آن زن سوار تاکسی می‌شود، پایش را دید بزند، ولی تراموایی جلوی دیدش را می‌گیرد. بلوم که همچنان در حال گپ زدن با مک‌کوی است، روزنامه‌اش را باز می‌کند و یک آگهی تبلیغاتی را می‌بیند: «یک خانه چیست بدون / گوشت کنسرو پلامتری؟ / ناتمام / با آن منزلگاه سعادت». مک‌کوی و بلوم راجع به تور کنسرت مالی صحبت می‌کنند (زن مک‌کوی یک خواننده بلندپرواز است). بلوم به نامه صبح بویلان فکر می‌کند و از صحبت درباره موضوع مدیریت بویلان بر تور مالی طفره می‌رود. موقع جداسدن از بلوم، مک‌کوی از او می‌خواهد که اسمش را در دفتر مراسم خاکسپاری دیگنام ثبت کند. وقتی مک‌کوی می‌رود، بلوم به خوانندگی درجه دو و بی‌کیفیت زن مک‌کوی فکر می‌کند.

بلوم یک آگهی از نمایش لیه^۵ می‌بیند. بلوم خط داستان را به یاد می‌آورد، که درباره آبراهام^۶ کور و درحال مرگ است که صدای پسر گمشده‌اش، ناتان^۷، را می‌شنود. این مسأله بلوم را به یاد مرگ پدر خودش می‌اندازد. بلوم بالاخره نامه‌اش را درمی‌آورد – یک گل درون آن است. نامه از دوست مکاتبه‌ای شهوانی‌اش، مارتا کلیفورد است. در آن نامه، آن زن خواسته است تا طرف مکاتبه خود را شخصاً ببیند و به او به خاطر به کار بردن کلمه خاصی در نامه قبلی، صفت «کثافت» داده است و نهایتاً از او پرسیده است که زنش چه عطری می‌زند. بلوم نامه را در جیبش می‌گذارد. او هیچ وقت قبول نخواهد کرد که آن زن را ببیند ولی برای جمله‌بندی نامه بعدی‌اش دقت بیشتری خواهد کرد. بلوم سنجاق را از گل درون پاکت در می‌آورد و به سنجاق‌های زیاد لباس زنان فکر می‌کند. شعری به خاطرش می‌رسد: «آخ، آخ، ماری سنجاق تنبوتشو گم کرده...». او به اسامی مارتا و ماری و به نقاشی‌ای از مارتا و مریم کتاب مقدس فکر می‌کند.

^۱ Lotus-eaters یا Lotophagi یا Lotophaguses – به معنی خورندگان نیلوفر آبی، در اسطوره‌های یونان، نام قبیله‌ای است که در ساحل لیبی زندگی می‌کردند. اولیس با همراهانش به جزیره لوتوفاگ‌ها وارد شد. آن‌ها از میوه نیلوفر آبی خوردند و حافظه خود را از دست دادند.

^۲ Belfast and Oriental Tea Company

^۳ McCoy

^۴ Bantam Lyons

^۵ Leah

^۶ Abraham

^۷ Nathan

زیر طاق پل راه آهن، بلوم نامه مارتا را تکه‌پاره می‌کند. بلوم از در پشتی یک کلیسا وارد می‌شود، اعلان مذهبی را می‌خواند و به تاکتیک‌های جذب بومی‌ها به مذهب می‌اندیشد. درون کلیسا، مراسمی در حال برگزاری است. بلوم به این فکر می‌کند که کلیساها امکان نشستن کنار زنان جذاب را فراهم می‌آورند. او به قدرت تخریب و تهمیق زبان لاتین می‌اندیشد. پشت نیمکتی می‌نشیند و به احساسات اجتماعی‌ای فکر می‌کند که باید از برگزاری مراسم عشاء ربانی نشأت بگیرد.

او به این فکر می‌کند که مارتا لحظه‌ای با حسی آمیخته از خشم و احترام به طرز بیان و انتخاب کلمات او نگریسته است و لحظه‌ای بعد، از او (یک مرد متأهل) درخواست ملاقات کرده است. این دوگانگی، بلوم را به یاد کری^۸ خائن می‌اندازد که یک زندگی مذهبی آبرومند داشته ولی در عین حال درگیر فرقه «شکست ناپذیران»^۹ شد که جنایت فینکس پارک^{۱۰} را مرتکب شدند. بلوم، کشیش را در حال تطهیر جام شراب می‌بیند و در شگفت است که چرا آنها از گینس^{۱۱} یا مشروب دیگری استفاده نمی‌کنند. با دیدن گروه همسرایان در سمت چپ، بلوم به فکر اجرای مالی از «مادر غمگین»^{۱۲} می‌افتد. وقتی کشیش، مراسم را به اتمام می‌رساند، بلوم تأثیر نهادهای اعتراف‌گیری مذهبی و ایده‌اصلاح را تحسین می‌کند. مراسم تمام شده است، بلوم بلند می‌شود تا قبل از اینکه اعانه را جمع کنند برود. بلوم زمانش را بررسی می‌کند و به سمت سوئنی^{۱۳} می‌رود تا لوسیون مالی را سفارش دهد هر چند که نسخه را (همراه با کلیدش) در خانه و در شلوارهای هرروزه‌اش جا گذاشته است.

نزد داروساز، بلوم به کیمیاگری و داروهای مسکن می‌اندیشد. وقتی که داروساز دنبال دستورالعمل لوسیون می‌گردد، بلوم به پوست دوست‌داشتنی مالی فکر می‌کند و می‌اندیشد که آیا وقت برای حمام دارد یا نه. بلوم یک صابون لیمو از داروساز می‌گیرد و تصمیم می‌گیرد بعداً برای گرفتن لوسیون و پرداخت پول هر دو جنس برگردد. وقتی مغازه را ترک می‌کند، بلوم با بانتم لاینز برخورد می‌کند. لاینز می‌خواهد روزنامه بلوم را برای یک مسابقه اسب‌دوانی ببیند. بلوم به لاینز می‌گوید که می‌تواند روزنامه را برای خودش نگه دارد چرا که می‌خواهد آن را دور بیندازد. لاینز که اشتباهاً فکر می‌کند این کار بلوم یک اشاره مخفی به اسب مسابقه‌ای است^{۱۴}، روزنامه را به بلوم برمی‌گرداند و با عجله می‌رود. بلوم با تنفر درباره تب شرط‌بندی می‌اندیشد و به سمت حمام عمومی می‌رود. او یک آگهی تبلیغاتی بیهوده درباره ورزش دانشگاهی را نقد می‌کند. به هورنبلوئر^{۱۵} دربان سلام می‌کند و از قبل به لحظه‌ای فکر می‌کند که بدنش لخت خواهد شد و در وان لم خواهد داد، آلت تناسلی‌اش شل و ول و مانند گلی روی آب شناور خواهد شد.

^۸Carey

^۹Invincibles

^{۱۰}Phoenix Park

^{۱۱}Guinness-نام آبجویی ایرلندی با رنگی تیره و طعمی مانند قهوه.

^{۱۲}Stabat Mater

^{۱۳}Sweny

^{۱۴}بعداً می‌فهمیم که اسم یکی از اسب‌های مسابقه شروای یا Throwaway است که شبیه فعل Throw Away به معنی دور انداختن است.

^{۱۵}Hornblower

فصل ۷

۱ هادس

بلوم بعد از مارتین کانینگهام، جک پاور و سایمون ددالوس سوار کالسکه می‌شود – آنها دارند به مراسم خاکسپاری دیگنام می‌روند. وقتی کالسکه شروع به حرکت می‌کند، بلوم، «استیون» را در خیابان نشان می‌دهد. سایمون مرددانه می‌پرسد که آیا مالیگان هم همراه اوست یا نه. بلوم فکر می‌کند که سایمون خیلی عصبانی است ولی با خود استدلال می‌کند که حق با سایمون است که مراقب «استیون» باشد چنان که اگر رودی هم زنده بود، بلوم همین کار را می‌کرد.

کانینگهام شروع به توصیف شبی که در میخانه گذرانده است می‌کند و از ددالوس می‌پرسد که آیا سخنرانی دن داوسون^۲ را در روزنامه صبح خوانده است یا نه. بلوم جابجا می‌شود تا روزنامه را به ددالوس بدهد ولی ددالوس اشاره می‌کند که خواندن آن در این زمان مناسب نیست. بلوم اعلامیه‌های فوت را می‌قاید و بررسی می‌کند که آیا هنوز نامه مارتا را به همراه دارد یا نه. تفکرات بلوم خیلی زود به سمت بویلان و ملاقات قریب الوقوعش با مالی در بعدازظهر، می‌رود. در این لحظه، کالسکه از کنار بویلان در خیابان می‌گذرد و باقی مردان از درون کالسکه به او سلام می‌دهند. بلوم از این همزمانی آشفته می‌شود. او نمی‌تواند درک کند که مالی و بقیه چه چیزی در بویلان دیده‌اند. پاور از بلوم درباره کنسرت مالی می‌پرسد و از او با لفظ مادام یاد می‌کند که باعث ناراحتی بلوم می‌شود.

کالسکه از کنار رویین چی داد^۳ نزل‌خوار می‌گذرد و مردها او را نفرین می‌کنند. کانینگهام خاطر نشان می‌کند که همه آنها به داد بدهکارند – به غیر از بلوم که از چهره‌اش می‌توان فهمید. بلوم شروع می‌کند به تعریف داستان طنزی درباره اینکه چطور پسر داد غرق شده است، ولی کانینگهام گستاخانه رشته سخن را در دست می‌گیرد. مردها زود خنده‌هایشان را جمع و جور می‌کنند و با اندوه به یاد دیگنام می‌افتند. بلوم خاطر نشان می‌کند که او به بهترین شکل ممکن، سریع و بدون درد مرد، ولی باقی مردان در سکوت مخالفت می‌کنند – کاتولیک‌ها از مرگ ناگهانی می‌ترسند چون که شخص فرصتی برای توبه ندارد. پاور می‌گوید که بدترین مرگ خودکشی است و ددالوس موافقت می‌کند. کانینگهام با علم به این که پدر بلوم خودکشی کرده است، با لحن مداراجویانه‌ای درباره موضوع حرف می‌زند. بلوم در باطن، حس همدردی کانینگهام را تحسین می‌کند.

کالسکه توقف می‌کند تا گله‌ای احشام رد شوند. بلوم در عجب است که چرا هیچ خط ویژه‌ای مثل خطوط تراموا برای چهارپایان وجود ندارد و کانینگهام موافقت می‌کند. بلوم همچنین پیشنهاد ایجاد تراموای ویژه‌ای برای مراسم خاکسپاری را می‌دهد ولی بقیه با اکراه موافقت می‌کنند. کانینگهام استدلال می‌کند که یک تراموا از تصادف نعش‌کش‌ها جلوگیری خواهد کرد مثل حادثه‌ای که اخیراً به پرتاب شدن تابوت وسط‌جاده منجر شد. بلوم در خیال خود دیگنام را می‌بیند که از تابوتش به بیرون پرت شده است. کالسکه از کنار یک کانال آب می‌گذرد که به مالینگار، جایی که میلی زندگی می‌کند منتهی می‌شود و بلوم به فکر ملاقات با او می‌افتد. در همین حین، پاور به خانه‌ای اشاره می‌کند که برادرکشی چایلدز^۴، یک جنایت معروف، در آن رخ

^۱Hades – در اساطیر یونانی، فرمانروای مردگان و دنیای زیرزمین، فرزند کروئوس و رئا است. او در قرعه‌کشی با برادرانش، بدترین سهم را برنده شد و آن جهان زیرین یا دنیای مردگان بود در صورتی که برادران او زئوس و پوزئیدون به ترتیب آسمان و دریا نصیبشان شد. از آنجایی که رعایای هادس را مردگان تشکیل می‌دادند، او به کسانی که موجب افزایش جمعیت سرزمینش می‌شدند بسیار علاقه داشت. مانند ارینی‌ها Erinnyes یا خشم و ناامیدی، که کارشان تعقیب گناهکاران و سوق دادن آنها به سمت خودکشی بود.

^۲Dan Dawson

^۳Reuben J. Dodd

^۴Childs

داده است.

کالسکه به مقصد می‌رسد و مردان پیاده می‌شوند. کانینگهام که پشت سر قرار گرفته، ماجرای خودکشی پدر بلوم را برای پاور شرح می‌دهد. بلوم از تام کرنان^۵ می‌پرسد که آیا دیگنام بیمه بوده یا نه. ند لمبرت می‌گوید که کانینگهام دارد برای بچه‌های دیگنام اعانه جمع می‌کند. بلوم به یکی از پسران دیگنام با ترحم نگاه می‌کند. آنها وارد کلیسا می‌شوند و زانو می‌زنند - بلوم آخر از همه. بلوم به مراسم عجیب و نامأنوس می‌نگرد و به تکراری بودن شغل کشیش‌ها فکر می‌کند. مراسم پایان می‌یابد و تابوت به بیرون حمل می‌شود.

وقتی دسته عزاداران از کنار قبر مای ددالوس^۶ می‌گذرد، ددالوس شروع به گریه می‌کند. بلوم به واقعیت‌های مرگ می‌اندیشد - علی‌الخصوص، از کارافتادن اندام‌های بدن. کورنی کله‌هر، مسئول کفن و دفن، به آنها می‌پیوندد. در جلوی دسته، جان هنری منتون می‌پرسد که بلوم کیست. لمبرت توضیح می‌دهد که او شوهر مالی است. منتون مشتاقانه به یاد این می‌افتد که زمانی با مالی رقصیده است و غضبناک با خود می‌اندیشد که چرا مالی با بلوم ازدواج کرده است.

سرایدار گورستان، جان اُگونل^۷، به مردان نزدیک می‌شود و لطیفه خوبی می‌گوید. بلوم می‌اندیشد که زن اُگونل بودن، چه حسی می‌تواند داشته باشد - آیا قبرستان دیوانه‌کننده است؟ او پاکیزگی گورستان اُگونل را تحسین می‌کند، ولی با خود فکر می‌کند که دفن کردن مرده‌ها به صورت عمودی مقرون به صرفه‌تر خواهد بود. او به قدرت حاصلخیزی اجساد مرده فکر می‌کند و به سیستمی می‌اندیشد که در آن آدم‌ها اجساد خود را برای حاصلخیز کردن باغ‌ها اهدا می‌کنند. با فکر به لطیفه‌های اُگونل، بلوم قبرکن‌های بذله‌گوی هملت را به خاطر می‌آورد. با این حال بلوم با خود می‌اندیشد که نباید در طول دو سال زمان عزاداری، درباره مرده‌ها لطیفه گفت. در پس‌زمینه، اُگونل و کله‌هر درباره خاکسپاری فردا مشورت می‌کنند.

مردان دور قبر جمع می‌شوند و بلوم از خود می‌پرسد که مرد بارانی پوش کیست - او سیزدهمین عضو بدیمن گروه است و در کلیسا برای عبادت حاضر نبوده است. بلوم به مراسم خاکسپاری خودش فکر می‌کند که مادر و پسرش هم در آن حاضرند. او به وحشت زنده به گور شدن فکر می‌کند و این که وجود تلفن در تابوت می‌تواند از این کار جلوگیری کند.

فرد گزارشگر، هاینز، اسم کامل بلوم را از او می‌پرسد. بلوم از او می‌خواهد که از مک‌کوی هم نام برده شود، همانطور که در فصل ۶ مک‌کوی از بلوم خواسته بود. او از بلوم اسم مرد ناشناس بارانی پوش را می‌پرسد، ولی بلوم نمی‌داند. بلوم به کار قبرکن‌ها می‌نگرد که دارد تمام می‌شود. بلوم در گورستان قدم می‌زند و به این فکر می‌کند که پولی که بابت قبرهای پر زرق و برق داده شده است را می‌توان به مؤسسات خیریه داد تا برای زنده‌ها هزینه شود و به این می‌اندیشد که اگر سنگ‌قبرها توضیح می‌دادند که شخص مدفون چه کسی بوده است، جالب توجه‌تر می‌شدند. او به زیارت قریب‌الوقوع قبر پدرش اندیشید. او یک موش می‌بیند و موشی را تجسم می‌کند که جسدی را می‌خورد. بلوم از ترک کردن گورستان خوشحال است چرا که داشت به مرده‌گرایی^۸، ارواح، جهنم و این که چطور بازدید از گورستان باعث می‌شود احساس نزدیکی به مرگ داشته باشیم، فکر می‌کرده است. سر راهش از کنار منتون می‌گذرد و به او می‌گوید که در کلاهدش فرو رفتگی ایجاد شده. منتون توجهی به او نمی‌کند.

⁵Tom Kernan

⁶May Dedalus

⁷John O'Connell

^۸علاقه به جسدهای مرده به طور عام و علاقه به رابطه جنسی با مرده‌ها به طور خاص.

فصل ۸

آیولوس^۱

فصل ۸ در دفتر روزنامه فریمن^۲ می‌گذرد. عناوین روزنامه‌وار، این اپیزود را به عبارات کوچکتری می‌شکنند. بدون این عناوین، این اپیزود مانند اپیزودهای قبلی بازخوانی می‌شود.

در مرکز شهر دوبلین، ترامواها، درشکه‌های پست، و بشکه‌های آبجو همزمان به سوی مقصدهایشان روانند. بلوم در دفتر کار فریمن است و یک کپی از آگهی خود دربارهٔ کیز^۳ برمی‌دارد. بلوم از اتاق‌های چاپ به سمت دفاتر تلگراف می‌رود که تحت مالکیت صاحب فریمن می‌باشند. او به سمت سرکارگر، نانسی، عضو شورای شهر، می‌رود که اصالتاً ایتالیایی و شهروند ایرلند است. نانسی دارد با هاینز دربارهٔ گزارشش از مراسم تدفین دیگنام صحبت می‌کند. هاینز، سه شیلینگ به بلوم بدهکار است و بلوم سعی می‌کند با ظرافت و نزاکت این مسأله را به یاد او بیاورد، ولی هاینز متوجه قضیه نمی‌شود.

در میان سر و صدای دستگاه‌های چاپ، بلوم طرح جدید آگهی کیز را شرح می‌دهد: دو کلید متقاطع، برای یادآوری پارلمان مستقل آیل آو من^۴ و در نتیجه رویای حکومت ملی ایرلند. نانسی به بلوم می‌گوید که یک کپی از طرح و قول سه ماه آگهی را از کیز بگیرد. بلوم برای لحظه‌ای به صدای کاغذها که درون دستگاه چاپ می‌روند گوش می‌دهد، سپس به سمت دفتر کارمندان می‌رود. بلوم می‌بیند که مردان، به صورت برعکس حروفچینی می‌کنند و به پدرش فکر می‌کند که عبری را از راست به چپ می‌خواند. بلوم وارد دفتر ایونینگ تلگراف^۵ می‌شود، که در آنجا پروفیسور مک‌هیو^۶ و سایمون ددالوس دارند به ند لمبرت گوش می‌کنند که در حال مسخره کردن سخنرانی میهن‌دوستانهٔ پرطمطراق دن داوسون است که در روزنامه صبح مجدداً به طبع رسیده است. جی.جی. اُمالوی وارد می‌شود و دستگیرهٔ در به بلوم می‌خورد. بلوم به یاد گذشتهٔ اُمالوی می‌افتد که وکیلی توانمند بود – اُمالوی هم‌اکنون درگیر مشکلات مالی است.

لمبرت به تمسخر سخنرانی داوسون ادامه می‌دهد – بلوم با انتقاد موافق است ولی به خودش یادآوری می‌کند که چنین سخنرانی‌هایی فی‌نفسه مورد استقبال قرار می‌گیرند. کرافورد^۷ وارد می‌شود و به مک‌هیو با نفرتی ساختگی سلام می‌کند. ددالوس و لمبرت برای نوشیدن می‌روند. بلوم از تلفن کرافورد برای تماس با کیز استفاده می‌کند. لنهان با نسخهٔ ورزشی وارد می‌شود و ادعا می‌کند که سپتر مسابقه اسبدوانی امروز را می‌برد. ما صدای بلوم را پشت تلفن می‌شنویم – به نظر می‌رسد که او کیز را در دفترش پیدا نکرده است. وقتی بلوم دوباره به اتاق برمی‌گردد، به لنهان می‌خورد. بلوم به کرافورد می‌گوید که بیرون می‌رود تا آگهی کیز را سروسامان دهد – کرافورد هم به همین اندازه نگران است. لحظه‌ای بعد، مک‌هیو از پنجره می‌بیند که پسران روزنامه‌فروش دنبال بلوم راه افتاده‌اند و راه رفتن افتان و خیزان او را مسخره می‌کنند. لنهان هم همین کار را می‌کند.

^۱Aeolus – در اسطوره‌های یونان، پادشاه جزیره شناور آیولیا و خدای زمینی بادها است. زئوس قدرت مهار بادها را به او داده بود و خدایی زمینی محسوب می‌شد. با مهار باد به اولیس در رسیدن به تروا کمک کرد.

^۲Freeman

^۳Keyes

^۴Isle of Man

^۵Evening Telegraph

^۶MacHugh

^۷Crawford

اُمالوی سیگاری به مک‌هیو تعارف می‌کند. لنه‌هان سیگار آنها را روشن می‌کند و منتظر می‌شود تا سیگاری به او تعارف کنند. کرافورد با مک‌هیو، استاد لاتین، دربارهٔ امپراطوری روم شوخی می‌کند. لنه‌هان می‌کوشد معیایی بگوید ولی کسی گوش نمی‌دهد.

اُمدن بورک^۸ وارد می‌شود و «استیون» ددالوس پشت سر اوست. «استیون» نامه دیزی را به کرافورد می‌دهد. کرافورد، دیزی را می‌شناسد و دربارهٔ زن بداخلاق سابق دیزی صحبت می‌کند که به «استیون» کمک می‌کند تا دیدگاه دیزی را که معتقد است زن‌ها مسئول گناه جهان هستند، درک کند. کرافورد نامهٔ دیزی را می‌فاپد و با چاپ آن موافقت می‌کند. مک‌هیو دارد بحث می‌کند که یونانی‌ها و ایرلندی‌ها شبیه هم هستند چرا که تحت سلطهٔ فرهنگ‌های دیگرند (به ترتیب فرهنگ‌های رومی و بریتانیایی) و در عین حال معنویتی دارند که آن فرهنگ‌ها فاقد آنند. لنه‌هان بالاخره معمای خود را می‌گوید. کرافورد می‌گوید که استعدادهای زیادی در اتاق گرد هم آمده‌اند (ادبیات، حقوق، و غیره). مک‌هیو اظهار می‌دارد که بلوم نشانگر هنر تبلیغات است و اُمدن بورک اضافه می‌کند که خانم بلوم استعداد آواز دارد. لنه‌هان نظری گستاخانه دربارهٔ مالی بیان می‌دارد. کرافورد از «استیون» می‌خواهد که مقاله‌ای تند و تیز بنویسد. کرافورد استعداد خارق‌العاده ایگناتیوس گالاھر^۹ را به خاطر می‌آورد که جنایات فینکس پارک در سال ۱۸۸۲ را گزارش کرده بود (وزیر امور خارجه بریتانیا و معاونش کشته شده بودند). این تجدید خاطره، ماجراهای زیادی را دربارهٔ قتل و جنایت و گروه شکست‌ناپذیران، که مسئولیت آنها را به عهده گرفته بود، به یاد او آورد. برخی از آنها اعدام شدند ولی بقیه زنده ماندند مانند «بز پوست کن»، شخصیتی که بعداً در اولیس ظاهر می‌شود. در همین حین، مک‌هیو به تلفن جواب می‌دهد. تلفن از جانب بلوم است، ولی کرافورد آنقدر درگیر گفتگو است که نمی‌تواند با او صحبت کند.

اُمالوی به «استیون» می‌گوید که او و پروفیسور مگنيس^{۱۰} داشتند دربارهٔ «استیون» صحبت می‌کردند. آنها کنجکاوند نظر «استیون» را دربارهٔ ای.ای، شاعر مرموز بدانند. «استیون» در برابر این میل که بداند مگنيس دربارهٔ او چه گفته است مقاومت می‌کند. مک‌هیو صحبت آنها را قطع می‌کند تا ناب‌ترین مثال فصاحت و سخنوری را شرح دهد – سخنرانی جان اف تیلور^{۱۱} در انجمن تاریخ ترینیتی کالج^{۱۲} دربارهٔ احیای زبان ایرلندی. مک‌هیو، آن سخنرانی را بازسازی می‌کند که در آن بریتانیایی‌ها که از لحاظ سلطهٔ فرهنگی، تهدیدی برای ایرلندی‌ها به حساب می‌آیند با مصری‌ها مقایسه شده‌اند که تهدیدی برای نابودی فرهنگی کامل یهودی‌ها به شمار می‌روند.

«استیون» پیشنهاد می‌دهد که بحث را خاتمه دهند تا به میخانه بروند و لنه‌هان پیش می‌افتد. اُمالوی، کرافورد را به عقب می‌کشد تا از او تقاضای قرض کند. «استیون» با پروفیسور مک‌هیو بیرون می‌رود و به او تمثیلی رمزی از دو باکرهٔ پیر می‌گوید که به بالای ستون نلسون^{۱۳} می‌روند تا مناظر دوبلین را ببینند و آلو بخورند. در حالی که «استیون» داستانش را می‌گوید، کرافورد بالاخره بیرون می‌آید و بلوم که دارد وارد می‌شود سعی می‌کند تا در پله‌های جلویی او را مخاطب قرار دهد. بلوم موافقت دوماههٔ تجدید آگهی کیز را به جای سه ماه می‌خواهد. کرافورد با بی‌توجهی، این پیشنهاد را رد می‌کند و به صحبتش با اُمالوی ادامه می‌دهد. او نمی‌تواند به اُمالوی هیچ پولی قرض بدهد. در جلو، داستان «استیون» ادامه می‌یابد: زن‌ها دچار سرگیجه در بالای ستون، آلو می‌خورند و هسته‌ها را به کناره‌ها تف می‌کنند. «استیون» می‌خندد – داستان به وضوح تمام شده است، ولی شنوندگان گیج شده‌اند. «استیون» داستانش را «دید فسقا»^{۱۴} از فلسطین یا «تمثیل آلوها» می‌نامد. مک‌هیو عامدانه و عالمانه می‌خندد. در همین حیل، ترامواها و دیگر وسائل نقلیه در کل شهر به چرخش و گردش ادامه می‌دهند.

⁸O'Madden Burke

⁹Ignatius Gallaher

¹⁰Magennis

¹¹John F. Taylor

¹²Trinity College

¹³Nelson

^{۱۴}در عبری، نام کوهی است و به طور کلی به ارتفاع بلند و قله کوه‌ها گفته می‌شود.

فصل ۹

لاستریگون‌ها^۱

بلوم از کنار یک مغازه آب‌نبات فروشی می‌گذرد. مردی به بلوم یک کاغذپاره آگهی می‌دهد، که آمدن یک اونجلیست^۲ آمریکایی را اعلان کرده است. بلوم ابتدا فکر می‌کند که اسم خودش روی کاغذپاره است ولی بعد می‌فهمد که نوشته شده: «خونِ برّه»^۳.

بلوم از کنار دیلی ددالوس می‌گذرد. بلوم برای ددالوس‌های بی‌مادر ابراز تأسف و همدردی می‌کند. دیلی لاغر به نظر می‌رسد و بلوم به بی‌عاطفگی کلیسای کاتولیک فکر می‌کند که والدین را مجبور می‌کند فرزندان بی‌شتر از آنچه که می‌توانند سیر کنند به دنیا بیاورند. بلوم از روی پل آگونل عبور می‌کند و کاغذپاره را پرت می‌کند. او دو کیک بنبری^۴ می‌خرد تا به مرغان دریایی بدهد. او متوجه یک آگهی روی یک قایق پارویی در لنگرگاه می‌شود. او به دیگر مکان‌های تأثیرگذار برای آگهی‌ها فکر می‌کند مثلاً قرارداد دادن آگهی یک دکتر دربارهٔ امراض مقاربتی، در دستشویی. بلوم ناگهان به این فکر می‌کند که آیا بویلان مبتلا به امراض مقاربتی است یا نه.

بلوم به یک مفهوم ستاره‌شناسی فکر می‌کند که هیچ وقت آن را درست نفهمیده بود – «پارالاکس»^۵ (اختلاف منظر یا شکست نور). بلوم به یاد بحث امروز صبح دربارهٔ «تناسخ» می‌افتد. ستونی از مردان که لباس‌های تبلیغاتی ویزدوم هلی^۶ را پوشیده‌اند می‌گذرند. وقتی بلوم نزد هلی کار می‌کرد، کارفرمایانش ایدهٔ تبلیغاتی او را مبنی بر این که زنانی را داخل درشکه‌های شفافی قرار دهند که از بیرون معلوم باشد دارند با لوازم‌التحریر هلی چیز می‌نویسند، رد کرده بودند. بلوم سعی می‌کند به خاطر بیاورد که او و مالی در آن زمان کجا زندگی می‌کردند.

بلوم با جوسی برین برخورد می‌کند، که زمانی با او عشق بازی کرده بود. او الان با دنیس برین ازدواج کرده است که از لحاظ ذهنی نامتعادل است. آقای برین صبح امروز یک کارت پستال ناشناس دریافت کرده بود که به صورت رمزی روی آن نوشته شده بود: "u.p.:up."^۷ امروز او در تلاش است تا علیه این شوخی اقدامات قانونی انجام دهد. بلوم راجع به یک دوست مشترک، مینا پیورفوی^۸، پرس و جو می‌کند که سه روز است در زایشگاه بستری می‌باشد. وقتی بلوم و خانم برین حرف می‌زنند، یک دوبلینی^۹ ابله دیگر تلوتلوخوران می‌گذرد – کشل بویل آگونور فیتس‌موریس تیس‌دال فارل^{۱۰}.

بلوم به راه خود ادامه می‌دهد و از دفتر آیریش تایمز^{۱۰} می‌گذرد – او آگهی روزنامه‌ای را به یاد می‌آورد که برای استخدام

^۱Laestrygonians یا Laestrygones یا Laistrygones – در اساطیر یونان، قبیله‌ای از غول‌های آدمخوار. اولیس در راه بازگشت به ایتاکا با آنها مواجه شد. غول‌ها، بسیاری از مردان اولیس را خوردند و یازده کشتی از دوازه کشتی او را با پرتاب سنگ از بالای تپه نابود کردند.

^۲Evangelist

^۳"Blood of the Lamb": در زبان انگلیسی املاي Bloom و Blood فقط در یک حرف اختلاف دارد.

^۴Banbury

^۵Parallax

^۶Wisdom Hely

^۷یکی از رمزهای کتاب اولیس است که معنی آن مشخص نیست ولی احتمالاً به این معنی است که آقای برین موقع انزال، به جای منی از خود ادرار دفع می‌کند و تلویحاً به ناتوانی جنسی او اشاره دارد.

^۸Mina Purefoy

^۹Cashel Boyle O'Connor Fitzmaurice Tisdall Farrel

^{۱۰}Irish Times

یک بانوی تایپیست داده بود و مارتا را جذب خود کرده بود. تقاضای کار از طرف کس دیگری هم وجود داشت - لیزی توییگ^{۱۱} - ولی او (لیزی)، ای.ای را به عنوان معرف خود معرفی کرده بود و لذا در نظر بلوم بیش از حد ادیب‌آبانه و احتمالاً زشت جلوه کرده بود. افکارش به سمت مینا پیورفوی و و آبستنی‌های همیشگی‌اش منحرف شد.

با گذشتن از کنار گروهی از نیروهای پلیس، بلوم به یاد گروهی از پلیس‌ها افتاد که دانشجویان پزشکی را که شعارهای ضدانگلیسی می‌دادند، تعقیب می‌کردند. بلوم پیش خود فکر می‌کند که آن دانشجویان پزشکی حالا احتمالاً عضوی از همان نهادهایی شده‌اند که زمانی منتقد آن بوده‌اند. او به کسان دیگری که تغییر مسلک داده بودند فکر می‌کند - کری از گروه شکست‌ناپذیران و خدمتکاران خانه که کارفرمایان خود را لو می‌دهند.

ابری روی خورشید را می‌پوشاند و بلوم با دلتنگی می‌اندیشد که چرخه‌های زندگی - مرگ دیگنام، زایمان خانم پیورفوی - بی‌معنی‌اند. ای.ای و یک زن جوان شلخته‌پوش که احتمالاً خود لیزی توییگ باشد از کنار بلوم می‌گذرند. با عبور از کنار یک عینک‌سازی، بلوم دوباره به پارالاکس (اختلاف منظر یا شکست نور) و کسوف و خسوف فکر می‌کند. او به عنوان آزمایش انگشت کوچکش را جلوی خورشید می‌گیرد. او به یاد شبی می‌افتد که او و مالی با بویلان زیر مهتاب راه می‌رفتند - او فکر می‌کند که آیا مالی و بویلان همدیگر را دست‌مالی می‌کردند یا نه. بلوم از کنار باب دوران^{۱۲} می‌گذرد که به وضوح در سرخوشی میگساری سالیانه خود است. بلوم به این می‌اندیشد که مردان چطور برای تعاملات اجتماعی به الکل تکیه می‌کنند.

بلوم از فرط گشنگی وارد رستوران برتون^{۱۳} می‌شود، ولی فوراً از منظره مردان زیادی که وحشیانه غذا می‌خورند منزجر می‌شود. آنجا را ترک می‌کند و به سمت دیوی برن^{۱۴} می‌رود تا غذای سرپایی سبکی بخورد.

بلوم وارد دیوی برن می‌شود و نوسی فلین^{۱۵} از گوشه‌ای به او خوشامد می‌گوید. فلین راجع به مالی و تور آوازخوانی آینده‌اش می‌پرسد. فلین به بویلان اشاره می‌کند و بلوم با ناراحتی به یاد ملاقات قریب‌الوقوع بویلان با مالی می‌افتد. فلین دربارهٔ مسابقهٔ اسبدوانی گلدکاپ^{۱۶} بحث می‌کند. بلوم غدایش را می‌خورد و در دلش فلین را نکوهش می‌کند.

بلوم روی نوشگاه به قوطی‌های غذا نگاه می‌کند. او دربارهٔ غذا اندیشه می‌کند: انواع عجیب و غریب، توت‌های سمی، غذاهای تقویت‌کننده قوای جنسی، و غذاهای مورد علاقه شخصی. بلوم متوجه دو مگس می‌شود که روی قاب پنجره چسبیده‌اند. او با اشتیاق، لحظه‌ای خودمانی و صمیمی با مالی را روی تپهٔ هاوت^{۱۷} به یاد می‌آورد: وقتی بلوم روی او (مالی) خوابید، مالی تکه‌ای کیک از دهانش را در دهان بلوم گذاشت و با هم عشق‌بازی کردند. با نگاه دوباره به مگس‌ها، بلوم غمگینانه به ناهمخوانی و اختلاف بین خودش در آن زمان و در حال حاضر فکر کرد.

خیره به نوشگاه چوبی باصفا، بلوم دربارهٔ زیبایی می‌اندیشد. او زیبایی را هم‌ارز الهه‌های لمس‌ناپذیر، مثل تندیس‌های موزه ملی قرار می‌دهد. او فکر می‌کند که آیا چیزی زیر جامهٔ تندیس‌ها است یا نه و با خود عهد می‌کند تا بعداً در روز جاری، نگاهی دزدکی بیندازد. بلوم شرابش را تمام می‌کند و به سمت حیاط پهلویی می‌رود.

دیوی برن دربارهٔ بلوم کنجکاو است. فلین شروع به شایعه‌پراکنی می‌کند: او دربارهٔ کار بلوم، مشارکت او در کارهای فراماسونری، اینکه چقدر به ندرت مست می‌کند و امتناع او از امضای اسمش زیر هرگونه قراردادی سخن‌پراکنی می‌کند. پدی لئونارد^{۱۸}، بانتم لاینز و تام راجفورد^{۱۹} وارد می‌شوند و سفارش مشروب می‌دهند. آنها دربارهٔ شرط‌بندی لاینز در مسابقات گلدکاپ بحث می‌کنند. بلوم دوباره وارد می‌کده شده و خارج می‌شود. لاینز با پیچ‌پچ می‌گوید که بلوم به او محرمانه اطلاع داده است.

در خیابان، بلوم به خاطر می‌آورد که به سمت کتابخانه ملی برود تا به آگهی کیز رسیدگی کند. بلوم به یک مرد کور در عبور از چهارراه کمک می‌کند. بلوم می‌اندیشد که چگونه دیگر حواس افراد نابینا مثل حس لامسه تقویت شده است. او به این فکر می‌کند که کور بودن چه حسی می‌تواند داشته باشد.

¹¹Lizzie Twigg

¹²Bob Doran

¹³Burton

¹⁴Davy Byrne

¹⁵Nosey Flynn

¹⁶Gold Cup

¹⁷Howth

¹⁸Paddy Leonard

¹⁹Tom Rochford

بلوم ناگهان بویلان را در خیابان می بیند. او که دستپاچه شده، به سرعت وارد مدخل موزه ملی می شود.

فصل ۱۰

سیلا و کاربید^۱

در دفتر مدیر کتابخانه ملی، کمی بعد از ساعت یک بعدازظهر، «استیون» «تئوری هملت» خود را برای جان اگلینتون منتقد و مقاله‌نویس، ای.ای. شاعر و لیستر کتابدار و عضو فرقه کویکر، شرح می‌دهد. «استیون» ادعا می‌کند که شکسپیر، خود را با پدر هملت مرتبط کرده است نه با خود هملت. در آغاز این اپیزود (فصل ۱۰)، «استیون» از تکرار برداشت‌های غیراصیل مردان مسن‌تر، از شکسپیر، بی‌حوصله و بدخلق شده بود. جان اگلینتون ریشخندکنان از «استیون» درباره فضايل ادبی‌اش یا فقدان آنها می‌پرسد تا او را سر جای خود بنشانند. از گوشه‌ای، ای.ای. تئوری هملت «استیون» را مورد تحقیر و اهانت قرار می‌دهد با این ادعا که نقد زندگی‌نامه‌ای بی‌فایده است چرا که باید فقط روی ژرفای بیان شده توسط هنر تمرکز داشت. «استیون» به تمسخر جوانی‌اش توسط اگلینتون پاسخ می‌دهد و خاطرنشان می‌کند که ارسطو زمانی شاگرد افلاطون بوده است. «استیون» دانش خود از کار و آثار فیلسوفان را به رخ می‌کشد.

آقای بست کتابدار، وارد می‌شود – او داشت «سرودهای عاشقانه کونات»^۲ اثر داگلاس هاید^۳ را به هینز نشان می‌داد. ای.ای. بیان می‌دارد که اشعار روستایی هاید را ترجیح می‌دهد. «استیون» با توصیف صحنه‌ای از لندن شکسپیر، به شرح تئوری‌اش ادامه می‌دهد: شکسپیر در کنار رودخانه قدم می‌زند تا به اجرای خودش از هملت برود که در آن، او نه نقش هملت را، بلکه نقش روح پدر هملت را بازی می‌کند. «استیون» ادعا می‌کند که بنابراین هملت متناظر پسر مرده شکسپیر، هملت^۴ است و گرتروود^۵ بی‌وفا نشانگر زن زناکار شکسپیر، آن هاثوی^۶ می‌باشد. ای.ای. تکرار می‌کند که یک منتقد باید به نفس کار توجه کند نه به جزئیات زندگی شخصی شاعر، مثل عادات مشروب‌خوری‌اش یا قرض‌هایش. «استیون» به خاطر می‌آورد که خودش مبلغی پول به ای.ای. بدهکار است.

اگلینتون ادعا می‌کند که آن هاثوی از لحاظ تاریخی مهم نیست، و از شرح‌حال‌نویسانی نقل می‌کند که ازدواج زود هنگام شکسپیر با آن هاثوی را خطا جلوه می‌دهند – خطایی که او با رفتن به لندن جبران‌ش کرد. «استیون» از در مخالفت می‌گوید که نوابغ مرتکب خطا نمی‌شوند. لیستر دوباره وارد اتاق می‌شود. «استیون» از طریق طرح و نقشه نمایشنامه‌های اولیه نشان می‌دهد که آن مسن‌تر، شکسپیر جوان را در استراتفورد^۷ اغوا کرده است.

ای.ای. بلند می‌شود که برود – او جای دیگری دعوت است. اگلینتون می‌پرسد که آیا او امشب نزد مور^۸ (داستان‌نویس

^۱ Scylla and Charybdis – یا اسکایلا و کاربیدس یا سیلا و شاریبیدس، دو هیولای دریایی از اساطیر یونان هستند که توسط هومر مورد اشاره قرار گرفته‌اند. بعد از سنت‌های یونانی، محل آنها را در دو طرف تنگه مسینا و مقابل یکدیگر، در نظر گرفته‌اند. این محل بین سیسیل و سرزمین اصلی گراسیا مگنا یا همان یونان بزرگ (در جنوب ایتالیا) واقع است. گفته می‌شود که سیلا و کاربید، در واقع در کنار یکدیگر، تهدیدی جدی و غیر قابل اجتناب در مسیر عبور ملوانان به حساب می‌آمدند؛ بدین ترتیب، کاربید و سیلا هر دو در خود معنای جلوگیری کننده از عبور را دارند.

^۲ Lovesongs of Connacht

^۳ Douglas Hyde

^۴ Hamnet

^۵ Gertrude

^۶ Ann Hathaway

^۷ Stratford

^۸ Moore

ایرلندی (می‌آید یا نه – باک و هینز آنجا خواهند بود. لیستر اشاره می‌کند که ای.ای در حال تدوین کتابی از شاعران جوان ایرلندی است. شخصی می‌گوید که مور، کسی است که باید حماسهٔ ایرلند را بنویسد. «استیون» از اینکه نه اسمش در مجموعه شعر است نه خودش در حلقهٔ آنان، اوقاتش تلخ است. او عهد می‌کند سرزنش و تحقیر آنان را فراموش نکند. «استیون» از ای.ای برای چاپ نسخه‌ای از نامهٔ دیزی تشکر می‌کند.

اگلینتون به بحث برمی‌گردد: او معتقد است که خود شکسپیر، هملت است چرا که کاراکتر شخصی آنان مثل هم است. «استیون» بحث می‌کند که شکسپیر چنان نابغه‌ای بوده که می‌توانسته به بسیاری از کاراکترها جان بدهد. «استیون» باز هم با تأکید روی زنکاری آن هائوی خاطرنشان می‌کند که نمایشنامه‌های دورهٔ میانی شکسپیر، تراژدی‌های سیاهی هستند. نمایشنامه‌های بعدی و سرزنده‌تراو (از طریق کاراکترهای زن جوان)، آمدن دختری که نوهٔ شکسپیر است و با مادر بزرگش آشتی می‌کند را تصدیق می‌کنند.

«استیون» نکتهٔ دیگری را گوشزد می‌کند: روح پدر هملت به طور غیر قابل توضیحی از نحوهٔ قتل خود و خیانت زنش خبر دارد. شکسپیر بدین دلیل به او چنین فرادانشی داده که این کاراکتر، بخشی از خود شکسپیر است. باک که دم در ایستاده بود، با تمسخر «استیون» را تشویق می‌کند. باک به «استیون» نزدیک می‌شود و تلگرافی رمزی را بازگو می‌کند که «استیون» به جای رفتن به میخانهٔ کشتی برای او فرستاده بود. باک با خنده، «استیون» را به خاطر قال گذاشتن خودش و هینز سرزنش می‌کند. یکی از نگهبانان کتابخانه به سمت در می‌آید و از لیستر می‌خواهد که به یک مشتری (بلوم) برای یافتن «مردمان کیلکنی»^۹ کمک کند. باک، بلوم را که در سررا ایستاده است می‌شناسد و می‌گوید که به تازگی بلوم را در موزهٔ ملی دیده که ماتحت تندیس الهای را دید می‌زده. با اشارهٔ ضمنی به همجنس‌باز بودن بلوم، باک سربه‌سر «استیون» می‌گذارد و به او هشدار می‌دهد از بلوم برحذر باشد.

«استیون» ادامه می‌دهد: درحالی‌که شکسپیر در لندن زندگی مجلل و شرکای جنسی زیادی داشته، آن در استراتفورد به او خیانت کرد – این فرضیه بیان می‌دارد که چرا هیچ اشارهٔ دیگری به او در نمایشنامه‌ها نشده است. وصیتنامهٔ شکسپیر برای او فقط «تختخواب درجه دو»^{۱۰}ش را باقی گذاشت.

اگلینتون اظهار می‌کند که پدر شکسپیر متناظر روح پدر هملت است. «استیون» قویاً این نظریه را رد می‌کند و اصرار می‌کند که روح پدر هملت، پدر شکسپیر نیست بلکه خود شکسپیر است که در زمان نگارش نمایشنامه، پیر و سفیدمو شده بود. «استیون» گریزی می‌زند و می‌گوید که پدرها مهم نیستند. پدر بودن قابل اثبات نیست و لذا موضوعیت ندارد – پدرها فقط از طریق یک عمل جنسی مختصر با فرزندان خود پیوند دارند.

«استیون» در ادامه می‌گوید که خیانت آن به شکسپیر با برادران شکسپیر، ادموند^{۱۰} و ریچارد^{۱۱} بوده که نامشان در نمایشنامه‌های شکسپیر به صورت برادران زنکار یا غاصب آمده است. اگلینتون از «استیون» می‌پرسد که آیا خودش به تئوری خودش اعتقاد دارد و «استیون» جواب منفی می‌دهد. اگلینتون می‌پرسد چرا باید در قبال آن تقاضای پرداخت پول داشته باشی وقتی که خودت به آن اعتقاد نداری.

باک به «استیون» می‌گوید که زمان خوردن یک نوشیدنی است و می‌روند. باک سربه‌سر اگلینتون که مجردی تنهاست می‌گذارد. باک با صدای بلند نمایشنامه‌ای را می‌خواند که او داشته موقع صحبت‌های «استیون» تندتند می‌نوشته – آن نمایشنامه، هزلی است با عنوان «هرمردی زن خودش یا ماه غسل در کف دست». همچنان که آنها از در جلویی خارج می‌شوند، «استیون» احساس می‌کند کسی پشت سرش است – او بلوم است. «استیون» از باک عقب می‌افتد و بلوم از بین آنها از پله‌ها پایین می‌رود. باک دوباره با پیچ‌پیچ و شوخی‌کنان به همجنس‌بازی شهوت‌آمیز بلوم اشاره می‌کند. «استیون» از پله‌ها پایین می‌رود و احساس خستگی و بی‌رمقی می‌کند.

^۹Kilkenny People

^{۱۰}Edmund

^{۱۱}Richard

فصل ۱۱

صخره‌های سرگردان^۱

فصل ۱۱ از نوزده منظر کوتاه از کاراکترهای بااهمیت و کم‌اهمیت، و ماجراهای آنها در بعدازظهر دوبلین تشکیل شده است. در هر زیربخش، پارگراف‌های کوتاه و منفصلی می‌آیند که اعمال هم‌زمانی را در نقطه دیگری از شهر به تصویر می‌کشند. اینها در ادامه نیامده است.

پدر جان کانمی^۲ از خانه کشیشی خود در دوبلین به سمت مدرسه‌ای در حومه شهر می‌رود تا پسر پاتریک دیگنام را به رایگان بپذیرد. کانمی به سمت ایستگاه تراموا می‌رود و سر راهش از کنار ملوانی یک‌پا، سه پسر بچه مدرسه‌ای و افراد دیگری عبور می‌کند. کانمی سوار تراموایی می‌شود و پوستری از اوجین استراتون^۳، نوازنده‌ای سیاه‌پوست توجه او را به خود جلب می‌کند و درباره کار تبلیغ مذهبی فکر می‌کند. کانمی در جاده هاوث پیاده می‌شود، کتاب نماز و ادعیه‌اش را درمی‌آورد و همچنان که راه می‌رود از روی آن می‌خواند. در جلوییش، زوج جوانی گناهکارانه از پشت پرچین ظاهر می‌شوند. کانمی برای آنها دعا می‌کند.

کورنی کله‌هر، در تابوتی را واری می‌کند و سپس با مأمور پلیسی پیچ می‌کند. ملوان یک‌پا با چوب زیربغل، لنگ‌لنگان از خیابان اکلس^۴ گذر می‌کند، ترانه‌ای میهن‌پرستانه می‌خواند و تقاضای صدقه می‌کند. او از کنار کیتی و بودی ددالوس عبور می‌کند. زنی (مالی) سکه‌ای از پنجره برای ملوان می‌اندازد. کیتی و بودی ددالوس وارد آشپزخانه می‌شوند، جایی که خواهرشان مگی دارد لباس‌ها را می‌شوید. خواهران ددالوس راجع به بی‌پولی و بی‌غذایی خانواده بحث می‌کنند – خواهر ماری پاتریک^۵ مقداری سوپ نخود فرنگی به آنها اعانه داده است. مگی می‌گوید که دیلی رفته تا پدرشان، سایمون ددالوس را ببیند.

تکه‌پاره‌ای که بلوم در اپیزود هشتم در رودخانه انداخته بود، همچنان در رودخانه شناور است و می‌رود. دختر فروشنده‌ای، سیدی غذا را برای بلیزس بویلان آماده می‌کند. بویلان آدرس تحویل کالا را می‌نویسد و لباس دخترک را برانداز می‌کند. او گل سرخی برای یقه‌اش برمی‌دارد و اجازه می‌خواهد که از تلفن دختر استفاده کند. «استیون» با استاد آوازش، آلمیدانو آرتیفونی^۶، در خیابان بیرون ترینیتی کالج، ملاقات می‌کند. آرتیفونی تلاش دارد تا «استیون» را برای دنبال کردن حرفه موسیقی در دوبلین ترغیب کند. «استیون» تحت تأثیر تعریف از خود قرار می‌گیرد. آرتیفونی می‌دود تا به تراموا برسد.

دوشیزه دون^۷، منشی بلیزس بویلان، کتابی را که داشت می‌خواند کنار می‌نهد. او درباره بیرون رفتن امشب خیالبافی می‌کند. بویلان صدایش می‌زند. دوشیزه دون به بویلان می‌گوید که لنه‌ها را ساعت چهار در هتل اورموند خواهد بود.

¹ Wandering Rocks یا Planctae – در اساطیر یونان، گروهی از صخره‌ها بودند که دریای بین آنها بیرحمانه خروشان بود.

² John Conmee

³ Eugene Stratton

⁴ Eccles

⁵ Mary Patrick

⁶ Almidano Artifoni

⁷ Dunne

ند لمبرت با جی. جی. اُمالوی و عالیجناب هیو سی. لاو^۸ ملاقات می‌کند تا صومعهٔ مریم مقدس را (که الان انبار لمبرت است) به عالیجناب نشان دهد. لمبرت دربارهٔ تاریخچهٔ صومعه با لاو که در حال نوشتن کتابی تاریخی است صحبت می‌کند. لمبرت و اُمالوی راجع به مشکلات مالی اُمالوی حرف می‌زنند.

تام راجفورد، اختراعش را که مکانیزمی برای پیگیری مسابقات شرطبندی است به نوسی فلین، مک‌کوی و لنهان نشان می‌دهد. لنهان قول می‌دهد که امروز بعدازظهر با بویلان راجع به اختراع راجفورد صحبت کند. مک‌کوی و لنهان با هم صحنه را ترک می‌کنند. لنهان وارد دفتر شرطبندی می‌شود تا قیمت سپتر، انتخابش برای مسابقات گلدکاپ را بررسی کند. لنهان دوباره ظاهر می‌شود و به مک‌کوی می‌گوید که بانتم لاینز داخل است و دارد روی یک اسب کم‌شانس (برای بردن) شرط می‌بندد (اسبی که در اپیزود پنجم، لاینز فکر می‌کرد بلوم درباره‌اش به او اطلاع محرمانه داده است). مردان، بلوم را که دارد در آن حوالی به قفسهٔ کتابفروشی نگاه می‌کند، می‌پایند. لنهان ادعا می‌کند که زمانی مالی را با میل خودش دستمالی کرده است. مک‌کوی از بلوم دفاع می‌کند چون فکر می‌کند که جنبه‌ای هنرمندانه در او وجود دارد.

بلوم به کتاب‌های درون قفسهٔ کتابفروشی نگاه می‌کند و «لذات گناه» را برای مالی انتخاب می‌کند. در اتاق حراجی دیلان^۹، فراش زنگ را به صدا درمی‌آورد. دیلی ددالوس بیرون منتظر پدرش است. سایمون ظاهر می‌شود و دیلی از او تقاضای پول می‌کند. او یک شیلینگ را که از جک پاور قرض گرفته بود به دیلی می‌دهد. دیلی فکر می‌کند که او احتمالاً پول بیشتری دارد ولی سایمون او را تنها می‌گذارد و می‌رود. دسته سوار نایب‌السلطنه، گردش درون‌شهری خود را آغاز کرده است.

تام کران از مکانی که رابرت امت^{۱۰} میهن‌پرست اعدام شده بود می‌گذرد و به بن دالرد فکر می‌کند که دارد آواز «پسر مو بریده»^{۱۱} را می‌خواند. کران به دسته سوار نایب‌السلطنه برخورد می‌کند ولی خیلی دیر دست تکان می‌دهد.

«استیون» به جواهرات درون ویترین مغازه‌ای نگاه می‌کند و سپس قفسهٔ کتابفروشی را از نظر می‌گذراند. خواهرش دیلی به او نزدیک می‌شود و می‌پرسد که آیا کتاب آموزش مبتدی فرانسه‌ای که خریده است خوب است یا نه. «استیون» به دیلی می‌نگرد که چشمان و ذهن تیز او را دارد ولی در وضعیت سختی در خانه گرفتار شده است. «استیون» بین تمایل برای نجات دیلی و دیگران و تمایل به فرار از آنها گیر افتاده است.

باب کاولی^{۱۲} به سایمون ددالوس خوشامد می‌گوید و آنها راجع به بدهکاری کاولی به رویین جی. دادِ نزول‌خوار بحث می‌کنند. بن دالرد با ابلاغیه‌ای دربارهٔ بدهی کاولی از راه می‌رسد.

مارتین کانینگهام، همراه با جک پاور و جان وایس نولان^{۱۳} برای بچه‌های دیگنام اعانه جمع می‌کنند. نولان با تمسخر از کمک سخاوتمندانهٔ پنج شیلینگ بلوم یاد می‌کند. کانینگهام، پاور و نولان با جان هنری^{۱۴}، کارمند شهرداری و جان فانینگ^{۱۵}، معاون کلانتر برخورد می‌کنند. دسته سوار نایب‌السلطنه از کنار آنها می‌گذرد.

باک مالیگان و هینز در قهوه‌فروشی‌ای می‌نشینند، جایی که برادرِ پارنل^{۱۶} در گوشه‌ای دارد شطرنج بازی می‌کند. هینز و مالیگان راجع به «استیون» صحبت می‌کنند – هینز فکر می‌کند که «استیون» از لحاظ عقلی نامتعادل است. مالیگان هم موافق است که «استیون» هیچ وقت نخواهد توانست یک شاعر واقعی شود، چرا که از تصورات کلیسای کاتولیک از جهنم، آسیب دیده است.

تیس‌دال فارل به صورت کج و معوج پشت سر آلمیدانو آرتیغونی حرکت می‌کند و با مرد کوری برخورد می‌کند که بلوم به او در انتهای اپیزود هشتم کمک کرده بود.

پسر دیگنام، پاتریک جونیور، استیک خوک به دست، به سمت خانه می‌رود. او از کنار دیگر پسر بچه‌های مدرسه‌ای عبور می‌کند و با خود فکر می‌کند که آیا آنها از مرگ پدرش خبر دارند یا نه. او به تابوت پدرش فکر می‌کند که حمل شد و به آخرین باری که پدرش را دیده بود که مست بود و داشت به میخانه می‌رفت.

⁸Hugh C. Love

⁹Dillon

¹⁰Robert Emmet

¹¹The Croppy Boy

¹²Bob Cowley

¹³John Wyse Nolan

¹⁴John Henry

¹⁵John Fanning

¹⁶Parnell

حرکت دسته سواره نائب‌السلطنه (شامل ویلیام هامبل^{۱۷}، کنت دادلی^{۱۸} و بانو دادلی^{۱۹} و بقیه) از لژ سواره در فینکس پارک به سمت بازار میروس^{۲۰} ادامه یافت. این دسته از بین بسیاری از افرادی که تا به حال در این اپیزود دیدیم عبور کرد. اکثر آنها متوجه آن شدند و برخی هم برایش دست تکان دادند.

¹⁷William Humble

¹⁸Earl of Dudley

¹⁹Lady Dudley

²⁰Mirus

فصل ۱۲

سیرن‌ها^۱

اپیزود یازدهم با پیش‌درآمدی درهم آمیخته از عبارات شروع می‌شود – قطعاتی که نشانگر متن بعد از خود هستند. همچنین اپیزود یازدهم از تکنیکی مشابه اپیزود دهم استفاده می‌کند که در آن قطعه‌هایی از متن که رویدادهای در حال وقوع در مکان‌های دیگر را توصیف می‌کنند، در روایت جاری وقفه ایجاد می‌کنند.

دختران پیشخدمت نوشگاه هتل اورموند، لیدیا دوس و مینا کندی، از پنجره سرک می‌کشند تا دسته سوار نائب‌السلطنه را ببینند، سپس پیچ می‌کنند و با خنده سراغ چای خود می‌روند. در این بین، بلوم از کنار ویتترین مغازه‌های دور و بر می‌گذرد. سایمون ددالوس وارد نوشگاه اورموند می‌شود و بعد از اولنه‌هان وارد می‌شود و دنبال بویلان می‌گردند. دختران پیشخدمت برای آنها نوشیدنی می‌آورند و از کوک‌کننده کور پیانو که اوایل امروز، پیانوی اورموند را کوک کرده بود صحبت می‌کنند. ددالوس، پیانو را در تالار آزمایش می‌کند. بویلان از راه می‌رسد و با دوشیزه کندی لاس می‌زند در حالیکه او و لنه‌هان منتظر نتایج تلگرافی مسابقات گلدکاپ هستند.

در این حین، بلوم در حالیکه کاغذ نامه می‌خرد تا به مارتا نامه بنویسد، متوجه ماشین پر زرق و برق بویلان در اسکس بریج^۲ می‌شود. اندیشناک درباره ملاقات قریب‌الوقوع بویلان با مالی در ساعت چهار، بلوم تصمیم می‌گیرد تا ماشین را تا هتل اورموند تعقیب کند. بیرون هتل، بلوم با ریچی گولدینگ برخورد می‌کند و موافقت می‌کند که با او داخل شوند و ناهار بخورند – بلوم نقشه کشیده تا بویلان را زیر نظر بگیرد. آنها در سالن غذاخوری می‌نشینند.

بویلان و لنه‌هان در حال ترک صحنه و سر راهشان از کنار باب کاولی و بن دولارد می‌گذرند. در سالن غذاخوری، پت^۳ گارسون، سفارشات نوشیدنی گولدینگ و بلوم را می‌آورد. بلوم صدای ماشین بویلان را می‌شنود که می‌رود و تقریباً با دلوآسی سکسکه می‌کند. در تالار، ددالوس و دالرد خاطرات کنسرت‌های آواز گذشته را و فرصتی که دالرد داشت تا لباس شب خود را از مغازه دست‌دوم فروشی بلوم برای اجرا قرض بگیرد، مرور می‌کنند. مردها تحسین‌آمیز از مالی یاد می‌کنند. در سالن غذاخوری، همچنان که پت، غذا را سرو می‌کند، بلوم نیز دارد درباره مالی فکر می‌کند.

در بین این ماجراها، صدای ماشین بویلان می‌آید و ادامه حرکت آن به سمت بلوم را می‌شنویم. بن دالرد آواز «عشق و جنگ» را می‌خواند و بلوم از سالن غذاخوری متوجه آن می‌شود. او به شبی فکر می‌کند که دالرد از مغازه مالی، لباس شب قرض گرفته بود. در تالار، ددالوس را ترغیب می‌کنند که آواز «مپاری»^۴ که آوازی تنور از اپرای

^۱Sirens – یا سایرن، یا حوری دریایی اساطیر یونان، گاهی به صورت موجودی با بدن یک پرنده و سر یک زن، و در سایر موارد به شکل تنها یک زن تصویر شده‌است. سیرن‌ها دختران خدای دریا فورکیس بوده‌اند، هرچند در نسخه دیگری از اساطیر، پدرشان خدای نهر، آکلوس دانسته شده است. آنها آوازی بسیار زیبا و فریبنده داشتند و دریانوردان را با آوای خود گمراه کرده و به کام صخره‌های مرگ‌آوری که بر روی آن آواز می‌خواندند، میکشیدند. اولیس، قهرمان افسانه‌ای یونان، توانست بدون هیچ خطری از جزیره آنان بگذرد، از آنرو که طبق نصیحت سیرسه ساحره، او از همراهانش خواست تا گوشه‌ایشان را با موم پر کرده و او را محکم به دکل کشتی ببندند تا با اغوای آنان کشتی را به بیراهه نکشاند و بی هیچ خطری بتواند آواز آنان را بشنود.

^۲Essex Bridge

^۳Pat

^۴M'appari

مارتا^۵ است را بخواند.

گولدینگ خاطرات اجراهای اپرا را مرور می‌کند. بلوم از روی همدردی به درد مزمن کمر گولدینگ و غیرهمدردانه به تمایل گولدینگ به دروغ‌گویی فکر می‌کند. در تالار، ددالوس شروع به خواندن «ماپاری» می‌کند. گولدینگ صدای آواز ددالوس را تشخیص می‌دهد. بلوم به استعداد آواز ددالوس فکر می‌کند که با مشروب‌خواری حرام شده است. بلوم متوجه می‌شود که این آواز از اپرای مارتا است – یک حسن تصادف، چرا که همان موقع می‌خواست به مارتا کلیفورد نامه بنویسد. تحت تأثیر موسیقی، بلوم به یاد اولین قرار مهم خود با مالی می‌افتد. آواز با تشویق حضار تمام می‌شود. تام کران وارد نوشگاه می‌شود. بلوم به درگیری ددالوس و گولدینگ فکر می‌کند. با فکر دوباره به ترانه مالیخولیایی «ماپاری»، بلوم به مرگ و خاکسپاری دیگنام در صبح امروز فکر می‌کند. بلوم با خودش راجع به ریاضیات موسیقی و اینکه چقدر میلی در موسیقی بی‌ذوق است فکر می‌کند.

بلوم شروع به نوشتن نامه‌ای به مارتا می‌کند. او صفحه را با روزنامه‌اش می‌پوشاند و به گولدینگ می‌گوید که دارد جواب آگهی‌ای را می‌دهد. بلوم خطوط لاس‌زنانه‌ای می‌نویسد و یک هاف‌کراون^۶ درون آن می‌گذارد. بلوم از این نامه‌نگاری احساس خستگی می‌کند.

در این لحظه صدای «ضربه»ای تکراری می‌آید – این صدای ضربه عصای کوک‌کننده کور پیانو است. او برگشته تا دیپازونش (وسیله کوک) را بردارد.

بلوم به لاس زدن دوشیزه دوس در نوشگاه نگاه می‌کند. کاولی، مینوئت^۷ دون ژوان را می‌نوازد. بلوم به حضور همه‌جانبه موسیقی در جهان، صدای آوازخوانی زنان، و شهوت آمیزی موسیقی آکوستیک فکر می‌کند. او به این فکر می‌کند که بویلان الان رسیده است تا مالی را ببیند. فی‌الواقع، بویلان هم‌اکنون دارد درب خانه بلوم را می‌زند.

تام کران درخواست «پسر مو بریده» را می‌کند (یک آواز میهنی درباره عضو جوانی از شورش ۱۷۹۸ که توسط مردی انگلیسی که خود را به شکل کشیش اعتراف‌گیرش در آورده بود فریب داده و اعدام شد). بلوم آماده رفتن می‌شود – گولدینگ مأیوس می‌شود. همه برای آواز ساکت شده‌اند. بلوم به دوشیزه دوس نگاه می‌کند و با خود فکر می‌کند آیا او متوجه این نگاه است یا نه. بلوم قسمتی را می‌شنود که می‌گوید پسر مو بریده آخرین نفر از نسل خود بوده و به شجره خانوادگی مقطوع‌شده خود فکر می‌کند.

بلوم به نگاه به دوشیزه دوس ادامه می‌دهد که دارد دستش را دور دستگیره مخزن آبجو که شبیه آلت مردانه است می‌چرخاند. بلوم بالاخره تکانی به خود می‌دهد. او از گولدینگ خداحافظی می‌کند، وسائل و متعلقاتش را واری می‌کند و قبل از اینکه تشویق‌ها در انتهای آواز به صدا در آیند، به تالار ورودی می‌گریزد.

بلوم به سمت اداره پست می‌رود و از شرابی که خورده احساس نفخ می‌کند. او از قرار ملاقات ساعت پنج با کانینگهام درباره بیمه دیگنام، پشیمان است. بلوم از روی شک و بدبینی فکر می‌کند که پسر مو بریده باید متوجه می‌شد که آن کشیش، یک سرباز انگلیسی در لباس مبدل است.

در اورموند، کسی به ددالوس می‌گوید که بلوم این جا بوده و همین الان رفته است – آنها درباره بلوم و استعداد آواز مالی حرف می‌زنند. کوک‌کننده کور پیانو نهایتاً موفق می‌شود دیپازون خود را پیدا کند.

بلوم، بریدی کلی^۸، فاحشه‌ای محلی را از نظر می‌گذراند که زمانی با او دیداری داشته است. او با نگاه کردن به تصویر رابرت امت، قهرمان ملی و کلمات معروف آخرینش در ویتترین مغازه‌ای، سعی می‌کند از آن فاحشه بر حذر باشد. بلوم آن سخنرانی را با خود می‌خواند و همزمان در سر و صدای تراموایی که نزدیک می‌شود بادی از خود رها می‌سازد.

^۵این «مارتا» اسم یک اپرا است و با اسم خانم مارتا که دوست بلوم است مشابهت دارد.

^۶half-crown – سکه‌ای معادل دو شیلینگ و شش پنس

^۷یک نوع رقص عامیانه فرانسوی، با وزن سه‌ضربی آرام است.

^۸Bridie Kelly

فصل ۱۳

سیکلوپ^۱

یک راوی اول شخص بی نام، وقایع بعد از ظهرش را شرح می دهد. علاوه بر روایت اول شخص، این اپیزود شامل بیش از سی قطعه متن به شکل نثر است و نقیضه‌ای^۲ است - از ره مبالغه و اغراق - بر اسطوره‌شناسی ایرلندی، زبان رسمی حقوقی، روزنامه‌نگاری، و انجیل و غیره.

راوی با جو هاینز در خیابان ملاقات می کند و توافق می کند که در میخانه بارتی کیرنان لبی تر کنند تا هاینز به شهروند درباره همایش تب برفکی احشام توضیح دهد. متنی به سبک حماسه‌های قدیمی سلتی، بازاری را که از آن می گذرند به صورت مدینه فاضله‌ای توصیف می کند. با رسیدن به میخانه، آنها به شهروند و سگش گری اون^۳ خوشامد می گویند. شهروند بالاخره به صورت پهلوان پنبه‌ای به تصویر کشیده می شود.

آلف برگان^۴ در حال خنده به دنیس برین که دارد بیرون با زنش راه می رود، وارد می شود. برگان ماجرای کارت پستال "U.p: up" برین را تعریف می کند و به متصدی نوشگاه سفارش یک گینس می دهد. نوشیدنی به طرزی دوست‌داشتنی توصیف شده است. شهروند متوجه بلوم می شود که بیرون دارد قدم می زند و با دشمنی و کینه‌توزی به این فکر می کند که او دارد چه کار می کند - او از بلوم به فراماسونر یاد می کند.

صحبت به پدی دیگنام می کشد. جلسه احضار روحی که در آن روح دیگنام ظاهر شده بود شرح داده می شود. باب دوران (کاراکتری از کتاب دوبلینی‌ها) با صدای بلند به بیرحمی و قساوت خداوند که دیگنام را از آنها گرفته بود طعنه می زند. راوی با بیزاری می گوید که دوران در میگساری سالیانه خود به سر می برد.

بلوم وارد می شود - او قرار است مارتین کانینگهام را ببیند. هاینز تلاش می کند مشروبی برای بلوم بخرد، ولی بلوم مؤدبانه تقاضایش را رد می کند. مسأله اعدام‌ها پیش می آید و بلوم فضل‌فروشانه راجع به مجازات اعدام صحبت می کند. شهروند رشته سخن را در دست می گیرد و اعدام میهن‌پرستان ایرلندی را یادآوری می کند. راوی به بلوم می نگرد و تحقیرآمیز به مالی فکر می کند - راوی از طریق پیسر بورک که ارتباطاتی با خانواده بلوم دارد، به اندازه کافی از بلوم‌ها می داند. بلوم سعی می کند مطلب ظریفی راجع به اعدام‌ها بگوید، ولی شهروند با احساسات کوتاه‌نظرانه ناسیونالیستی حرفش را قطع می کند. متنی به نثر روزنامه‌نگاری، صحنه عمومی اعدام شهیدی را توصیف می کند.

هاینز مشروب دیگری سفارش می دهد. راوی از اینکه بلوم نه مشروب می خورد نه برای بقیه مشروب می خرد، اوقاتش تلخ است. بلوم توضیح می دهد که ملاقات او با کانینگهام به خاطر دیدن خانم دیگنام است. بلوم سپس راجع به پیچیدگی‌های مسائل بیمه‌ای سخن می گوید.

مردها مختصراً راجع به نانتی صحبت می کنند که قرار است شهردار شود، و شهروند، نانتی را متهم می کند که اصلیتی

^۱Cyclops-یکی از موجودات افسانه‌ای در اساطیر یونانی است. سیکلوپ‌ها در اسطوره‌های یونان، غول‌هایی با یک چشم در وسط پیشانی هستند. آنها قدرتمند و سرسخت بودند. حرکات آنها همیشه همراه با خشونت و قدرت بود.

^۲نقیضه که به آن «پارودی» نیز گفته می شود و برخی «نظیره طنزآمیز» ترجمه کرده‌اند، تقلید طنزگونه از یک کار هنری دیگر است.

^۳Garryowen

^۴Alf Bergan

ایتالیایی دارد. صحبت به ورزش می‌کشد؛ هاینز به نقش شهروند به عنوان احيابر ورزش‌های گیلیک^۵ گریزی می‌زند. برگان به مسابقهٔ بوکس اخیری اشاره می‌کند که بویلان از آن متنفع شده است. بلوم راجع به تنیس صحبت می‌کند در حالیکه بقیه دارند راجع به بویلان حرف می‌زنند. متنی ورزشی به سبک روزنامه‌نگاری مسابقهٔ بوکسی بین یک ایرلندی و یک انگلیسی را شرح می‌دهد. برگان توجه بقیه را به تور قریب‌الوقوع کنسرت بویلان و مالی جلب می‌کند. بلوم سرد و غیرصمیمی شده است و راوی حدس می‌زند که بویلان در حال عشق‌بازی با مالی است.

جی.جی. اُمالوی و ند لمبرت وارد می‌شوند. صحبت به دیوانگی دنیس برین کشیده می‌شود – بلوم به رنج خانم برین فکر می‌کند ولی هیچ کس احساس همدردی نمی‌کند. شهروند که درگیر بحثی دربارهٔ مشکلات ایرلند است، در حالیکه نگاهش متوجه بلوم است، شروع به اظهارنظرهای ضدسامی و بیگانه‌هراسانه می‌کند. بلوم به او اعتنایی نمی‌کند.

جان وایس نولان و لنهان وارد می‌شوند. لنهان با راوی دربارهٔ مسابقات گلدکاپ صحبت می‌کند. ثرواوی، اسب دیگری برنده شده است – لنهان، بویلان و «رفیقه» بویلان روی سپتر باخته‌اند. شهروند به صحبت دربارهٔ استشار ایرلند ادامه می‌دهد – او آرزوی روزی را دارد که ایرلند بتواند پاسخ بدی‌هایی را که انگلیس به زور علیه آن انجام داده است بدهد.

بلوم مخالف است و می‌گوید که آزار و شکنجه، کینهٔ میهن‌پرستانه را کهنه می‌کند. نولان و شهروند از بلوم دربارهٔ ملیت خودش می‌پرسند. بلوم می‌گوید که ایرلندی به دنیا آمده است و اصالتی یهودی دارد. نولان اعتقاد دارد که یهودیان خوب از خودشان دفاع نکرده‌اند. بلوم پاسخ می‌دهد که عشق و زندگی گزینه‌های بهتری نسبت به زور و کینه هستند. بلوم می‌رود تا کانینگهام را بیابد. شهروند حرف بلوم دربارهٔ عشق را مسخره می‌کند.

لنهان به بقیه می‌گوید که بلوم احتمالاً رفته تا پولی را که در شرط‌بندی روی ثرواوی برده است، نقد کند (برای این سؤتفاهم به پاراگراف آخر اپیزود پنجم مراجعه نمایید). راوی به حیاط‌پهلویی می‌رود و به طرز اهانت آوری به خست و لثامت بلوم فکر می‌کند. او به داخل باز می‌گردد و می‌بیند که همه دارند پشت سر بلوم غیبت می‌کنند.

کانینگهام، پاور و کرافتون^۶ از راه می‌رسند. متنی به سبک رنسانس، خوشامدگویی‌ها و احوال‌پرسی‌ها را شرح می‌دهد. کانینگهام سراغ بلوم را می‌گیرد و تازه از راه رسیده‌ها سریعاً وارد ماجرای غیبت پشت سر بلوم می‌شوند. کانینگهام اصالت مجارستانی بلوم و نام خانوادگی اصلی او را که ویراک^۷ است فاش می‌کند. شهروند به طرز کنایه آمیزی می‌گوید که بلوم مسیحای جدید ایرلند است. او به مسخره می‌گوید که بچه‌های بلوم، مال خودش نیستند سپس به زنانگی بلوم اشاره می‌کند. کانینگهام برای بلوم تقاضای صدقه می‌کند و به سلامتی جمع می‌نوشد. متنی دربارهٔ مراسم برکت در ادامه داستان می‌آید.

بلوم، نفس‌زنان دوباره وارد میخانه می‌شود و می‌بیند که کانینگهام آمده است. کانینگهام که احساس می‌کند جو متخاصمی شکل گرفته است، پاور و کرافتون را به بیرون و به سمت ماشین‌هایشان همراهی می‌کند. شهروند دنبال آنها می‌رود و دربارهٔ یهودی بودن بلوم با صدای بلند عریده می‌کشد. راوی از این معرکه‌گیری شهروند ابراز انزجار می‌کند. بلوم که پاور جلوی او را گرفته است، از یهودیان معروف نام می‌برد و در آخر، اسم عیسی مسیح را می‌آورد. شهروند یک قوطی بیسکویت برداشته و به سمت ماشین پرتاب می‌کند. متنی طولانی، شرحی اغراق‌آمیز از ضربه و برخورد قوطی می‌دهد. متنی به سبک کتاب مقدس، بلوم را به صورت الیاس^۸ به تصویر می‌کشد که با ارابه‌ای به آسمان عروج می‌کند.

^۵Gaelic

^۶Crofton

^۷Virag

^۸Elijah

فصل ۱۴

ناوسیکاا^۱

یک راوی سوم‌شخصِ کلیشه‌ای و با احساسات زننده، غروب تابستان را در ساحلِ سندی‌مونت^۲، نزدیک ماری، کلیسای ستاره دریا، شرح می‌دهد. بلوم در ساحل، نزدیک سه دوستِ دختر – سیسی کافری، ادی بوردمن و گرتی مک‌داول – و همراهان آنها؛ برادران دوقلوی نوپای سیسی و برادرِ کوچکِ ادی، ایستاده است. سیسی و ادی مراقب بچه‌ها هستند و گاه و بیگاه سر به سر گرتی که کمی دورتر نشسته است می‌گذارند. راوی از روی همدردی، گرتی را زیبا توصیف می‌کند و محصولات تجاری‌ای را که برای سر و وضعش به کار می‌برد توصیف می‌کند. عشقِ گرتی – پسری که جلوی خانه‌شان دوچرخه‌سواری می‌کرد – اخیراً رفته بود. گرتی رویای ازدواج و یک زندگی خانوادگی با مردی آرام و قوی را در سر می‌پروراند. در این حین، ادی و سیسی با صدای بلند، دعوی بچه‌ها را آرام می‌کنند. گرتی از وقاحتِ دور از شأنِ دوستانش علی‌الخصوص در حضور آقای متشخصی که آنجاست (بلوم) حرص می‌خورد. در آن حوالی، در کلیسای ستاره دریا، مراسم ریاضتِ گروهی از مردان، با تضرع به درگاه مریم باکره آغاز می‌شود.

کودکان نوپا توپشان را خیلی دور شوت می‌کنند. بلوم آن را برداشته و برایشان پرتاب می‌کند – توپ آنقدر می‌چرخد تا زیر دامنِ گرتی متوقف می‌شود. گرتی سعی می‌کند تا توپ را به سمت سیسی شوت کند ولی موفق نمی‌شود. گرتی، سنگینی نگاه بلوم را روی خودش حس می‌کند و متوجه صورت غمگین او می‌شود. او در رویایش تصور می‌کند که آن مرد، غریبه‌ای سوگوار است که به دلداری او نیاز دارد. گرتی قوزک پا و موهایش را به بلوم نشان می‌دهد با علم به این که دارد او را تحریک می‌کند.

گرتی با صدای بلند می‌گوید که خیلی دیر شده است، به این امید که سیسی و ادی، بچه‌ها را به خانه ببرند. سیسی به بلوم نزدیک می‌شود و از او ساعت می‌پرسد. ساعت بلوم از کار افتاده است. گرتی می‌بیند که بلوم دوباره دستانش در جیب‌هایش می‌گذارد و احساس می‌کند که دارد پریود می‌شود. او مشتاقِ دانستنِ ماجرای بلوم است – آیا ازدواج کرده؟ زنش مرده؟ یا از روی وظیفه و اجبار با زنی دیوانه زندگی می‌کند؟

وقتی آتش‌بازی بازار می‌شروع می‌شود، سیسی و بقیه آماده رفتن می‌شوند. آنها می‌دوند تا آتش‌بازی را تماشا کنند ولی گرتی می‌ماند. گرتی تکیه می‌دهد، زانوانش را در بغل می‌گیرد و عمداً پاهایش را نشان می‌دهد در حالیکه آتش‌بازی یک «آفتاب‌مهتاب^۳ دراز» را در دوردست آسمان تماشا می‌کند. در اوجِ اپیزود و احساساتِ گرتی (و اوجِ ارگاسمِ بلوم، که به زودی می‌فهمیم) آفتاب‌مهتاب در هوا منفجر شده و به فریادهای «اوه! اوه!» در زمین منجر می‌شود.

وقتی که گرتی بلند می‌شود و شروع به رفتن به سمت بقیه می‌کند بلوم می‌فهمد که یک پای او لنگ است. او شوکه شده و احساسِ ترحم می‌کند، سپس با این فکر خود را تسکین می‌دهد که وقتی آن دختر داشت تحریکش می‌کرد، او از این مسئله خبر نداشت. بلوم به جذابیت‌های جنسی معلولین و سپس به میل جنسیِ زیادشوندهٔ زنان در دوران پریودشان فکر می‌کند. با به خاطر آوردن دو دوستِ گرتی، او به دوستی رقابت‌آمیز زنانه فکر می‌کند مثل دوستی مالی با جوسی برین. بلوم به یاد

^۱ Nausicaa – در اسطوره‌های یونان، دختر آلیکینوئوس است. زمانی که اولیس به جزیرهٔ سخریا رسید او عاشق اولیس شد و از پدر خواست اجازه دهد با وی ازدواج کند. اما اولیس که قصد بازگشت به سرزمین خود را داشت نپذیرفت.

^۲ Sandymount

^۳ وسیله آتش‌بازی که به شکل استوانه است.

می آورد که ساعتش در ۴:۳۰ از کار افتاده بود و با خود فکر می کند که آیا این وقتی بود که مالی و بویلان در حال سکس بودند یا نه.

بلوم لباس آغشته به منی خود را مرتب می کند و به راهکارهای اغوای زنان فکر می کند. بلوم با خود می اندیشد که آیا گرتی متوجه استمنا کردن او شده یا نه - حدس می زند که او متوجه شده، چرا که زنان خیلی تیز هستند. او لحظه ای به این فکر می کند که آیا گرتی همان مارتا کلیفورد است یا نه. بلوم به این فکر می کند که دخترها چقدر زود مادر می شوند سپس به خانم پیورفوی که در زایشگاه مجاور است می اندیشد. بلوم به «مغناطیسی» فکر می کند که وقتی بویلان و مالی با هم بودند، باعث از کار افتادن ساعتش شد، احتمالاً همان مغناطیسی که مردان و زنان را جذب یکدیگر می کند.

بلوم عطر گرتی را در هوا استشمام می کند - عطری ارزان برخلاف رایحه مر شیرین^۴ مالی. بلوم داخل جلیقه خود را بو می کند و به این فکر می کند که بوی یک مرد چگونه است. بوی صابون لیمو به خاطرش می آورد که فراموش کرده لوسیون مالی را بگیرد.

«نجیب زاده ای» از کنار بلوم می گذرد. بلوم به آن مرد فکر می کند و از نظر می گذراند که داستانی تحت عنوان «مرد مرموز در ساحل» بنویسد. این فکر، او را به یاد مرد بارانی پوش در مراسم خاکسپاری دیگنام می اندازد. با نگاه به فانوس دریایی هاوث، بلوم به علم نور و رنگ و سپس به روزی که او و مالی در آنجا گذراندند فکر می کند. حالا بویلان با او (مالی) است. بلوم احساس می کند رودست خورده است. او متوجه می شود که انگار مراسم تمام شده است. پستیچی با چراغی، گشت ساعت نه خود را انجام می دهد. پسر روزنامه فروشی، نتایج مسابقات گلدکاپ را فریاد می زند.

بلوم تصمیم می گیرد که فعلاً به خانه نرود. او دوباره به واقعه بارنی کیرنان فکر می کند - شاید آن شهروند نمی خواست آزاری برساند. بلوم به ملاقات عصرش با خانم دیگنام فکر می کند. بلوم سعی می کند تا روای دیشبش را به خاطر آورد. مالی تنبان ترکی و کفش های راحتی قرمز پوشیده بود.

بلوم تکه ای کاغذ و سپس تکه چوبی برمی دارد. با این فکر که آیا گرتی فردا برمی گردد یا نه، روی شن ها، شروع به نوشتن پیامی برای او می کند - "I AM A" - ولی چون جای کافی وجود ندارد دست می کشد. او حرف ها را پاک می کند و تکه چوب را پرت می کند که مستقیماً در شن ها فرود می آید. او تصمیم می گیرد چرت کوتاهی بزند و افکارش به واسطه خواب، درهم و برهم می شوند. همزمان با صدای ساعت دیواری صومعه مجاور، بلوم به خواب می رود.

^۴Opopanax

فصل ۱۵

گله گاو خورشید^۱

تکنیک روایت اپیزود چهاردهم به منظور نمایش روند تکامل زبان انگلیسی است. سبک نثرهای دوره‌های مختلف زمانی همراه با سبک مشهورترین نویسنده‌های آن دوران، بازسازی شد و گاه به گاه هم به ترتیب زمانی از آنها نقیضه‌سازی (پارودی) شده است.

نثر لاتینی و سپس سلسله کلماتی با صدای متشابه^۲ به نثر انگلوساکسون، ما را در زایشگاه خیابان هولس^۳ قرار می‌دهد که توسط سر اندرو هورن^۴ اداره می‌شود. بلوم به دروازه بیمارستان می‌رسد. او آمده تا خانم پیورفوی را ببیند. پرستار کالان^۵، یکی از آشنایان بلوم، دروازه را باز کرده و او را به داخل هدایت می‌کند. گفتگوی آنها درباره خانم پیورفوی که به مدت سه روز بستری شده است، با نثر اخلاق‌گرایانه قرون وسطی بیان می‌شود. ورود ناگهانی دیکسون^۶، دانشجوی پزشکی از یک اتاق شلوغ در انتهای سرسرا، به سبک رومانس قرون وسطایی توصیف می‌شود. دیکسون که زمانی بلوم را برای نیش زنبور مداوا کرده بود، بلوم را به داخل دعوت می‌کند، جایی که لنهان، کراترز^۷، استیون، پانچ کاستلو^۸ و دانشجویان پزشکی؛ لینچ و مدن^۹ با سر و صدای زیاد دور بساط ساردین و آبجو نشسته‌اند. دیکسون برای بلوم آبجویی می‌ریزد، که بلوم بی سروصدا آن را داخل لیوان شخص بغل دستی خالی می‌کند. راهبه‌ای دم در آمده و از آنها می‌خواهد که ساکت باشند.

مردها درباره پرونده‌های پزشکی بحث می‌کنند که در آنها دکتر باید بین نجات مادر یا بچه یکی را انتخاب کند – استیون راجع به جنبه‌ها مذهبی این سوال حرف می‌زند در حالیکه بقیه دارند درباره جلوگیری از بارداری و سکس شوخی می‌کنند. بلوم غمگین است و به خانم پیورفوی و زایمان رودی توسط مالی فکر می‌کند. بلوم، استیون را از نظر می‌گذراند و تصور می‌کند که او چقدر دارد و قتش را با این مردها هدر می‌دهد.

آبجو ریختن‌های پی در پی استیون و گوشه و کنایه‌هایی که درباره بارداری مریم مقدس زده می‌شود به نثر دوره الیزابت توصیف می‌شود. پانچ کاستلو با آوازی وقیحانه درباره زنی آبستن، حرف بقیه را قطع می‌کند. پرستار کویگلی^{۱۰} دم در آمده و آنها را به سکوت دعوت می‌کند. سر به سر گذاشتن مردها درباره تقوی و پرهیزگاری دوران جوانی استیون، به نثر اوایل قرن هفدهم شرح داده می‌شود. صدای رعد و برقی به گوش می‌رسد. بلوم متوجه می‌شود که استیون واقعاً از این آیت خشم خدا ترسیده است و با توصیف علمی پدیده رعد و برق سعی در آرام کردن استیون دارد.

^۱Oxen of the Sun یا Cattle of Helios – در اساطیر یونان، در جزیره تریناکیا می‌چریدند که معادل سیسیل امروزی است. هلیوس یا خدای خورشید، هفت گله گاو و هفت رمه گوسفند داشت.

^۲Alliteration

^۳Holles

^۴Sir Andrew Horne

^۵Callan

^۶Dixon

^۷Crotthers

^۸Punch Costello

^۹Madden

^{۱۰}Quigley

ملاقات باک مالیگان با الک بانون در خیابان مجاور، به سبک خاطره‌نویسی قرن هفدهم توصیف می‌شود. الک با باک دربارهٔ دختری (میلی بلوم) صحبت می‌کند که در مالینگار با او قرار و مدار می‌گذارد. سپس هر دو مرد با هم به بیمارستان خیابان هولس می‌روند.

شخصیت‌های بدرد نخور لنه‌هان و کاستلو به سبک نثر دانیل دوفوئه^{۱۱} توصیف می‌شوند. موضوع نامهٔ دیزی و سلامتی احشام پیش می‌آید. در پی آن، یک لطیفهٔ تمثیلی و کنایی دربارهٔ فتاوی‌ای پاپ، هنری هشتم و روابط انگلیس با ایرلند می‌آید. از راه رسیدن باک به سبک مقاله‌نویسی آدیسون^{۱۲} و استیل^{۱۳} توصیف می‌شود. باک راجع به شغل جدیدش به عنوان «باردار کننده» همه زن‌های بعد از این شوخی می‌کند. گفتگویی جانبی بین کراترز و بانون دربارهٔ میلی و قصد بانون برای خرید لوازم ضدبارداری از دوبلین به سبک لاورنس استرن^{۱۴} توصیف می‌شود. مردها در لفافه راجع به روش‌های مختلف ضدبارداری بحث می‌کنند.

سپس نثر قرن هجدهم الیور گلداسمیت^{۱۵} می‌آید. پرستار کالان، دیکسون را فرا می‌خواند: خانم پیورفوی پسری زائیده است. مردها با هرزگی دربارهٔ پرستار کالان صحبت می‌کنند. نثر سیاسی قرن هجدهم برای توصیف آسودگی خاطر بلوم از شنیدن خبر زایمان خانم پیورفوی و انزجارش از رفتار مردان جوان به کار رفته است. سبک طنز آمیز جونیوس^{۱۶}، نگاه ریاکارانه و حق به جانب بلوم نسب به دانشجویان پزشکی را به پرش می‌گیرد.

از نثر ادوارد گیون^{۱۷} برای توصیف گفتگوی مردها دربارهٔ مسائل مختلف مرتبط با تولد استفاده شده است: بخش‌های سزارین، پدرانی که قبل از زایمان همسرانشان می‌میرند، پرونده‌های برادرکشی (شامل پرونده جنایت چایلدز، که در اپیزود ششم از آن صحبت شد)، لقای مصنوعی، یائسگی، تجاوز منجر به آبستنی، ماه‌گرفتگی‌های مادرزادی و دوقلوهای به هم چسبیده. از نثر گوتیک برای توصیف داستان روح و اجنه‌ای که باک تعریف می‌کند استفاده شده است.

از سبک احساساتی چارلز لمب^{۱۸} برای توصیف یادآوری بلوم از جوانی‌اش، و سپس احساس پدران‌ای که نسبت به مردان جوان در خود حس می‌کند، استفاده شده است. سبک مبهم و توهمی تامس دوکینسی^{۱۹}، حالت بدبینانه‌ای که تفکرات بلوم ناگهان به خود می‌گیرند را شرح می‌دهد. از سبک نثر سوچ‌لندور^{۲۰} برای توصیف اینکه چگونه لنه‌هان و لینچ از طریق به پیش کشیدن موضوع شاعری بی‌حاصل استیون و مادر مرده‌اش، او را می‌رنجانند، استفاده شده است. صحبت به مسابقات گلدکاپ و سپس به کیتی، دوست دختر لینچ کشیده می‌شود؛ ما می‌فهمیم که لینچ و کیتی، آن زوجی بودند که بعد از ظهر امروز، پدر کانمی آنها را دیده بود (در اپیزود دهم).

در ادامه، سبک تاریخی و ناتورالیستی قرن نوزدهم را داریم. گفتگو به علل اسرار آمیز مرگ و میر کودکان می‌کشد. سبک احساساتی چارلز دیکنز^{۲۱} برای توصیف خانم پیورفوی، مادر خوشحال، به کار می‌رود.

از سبک نثر مذهبی کاردینال نیومن^{۲۲} برای توصیف اینکه چگونه گناهان گذشته می‌توانند انسان را تسخیر کنند، استفاده شده است. سبک زیبایی‌شناسانه والتر پاتر^{۲۳} در ادامه می‌آید. بلوم به کلمات و عبارات پرخاشگرانهٔ استیون راجع به مادران و کودکان می‌اندیشد. بلوم به یاد می‌آورد که استیون را در کودکی دیده که نگاه‌های سرزنش آمیزی به مادرش می‌کرده است. از سبک جان راسکین^{۲۴} برای توصیف پیشنهاد فوری استیون برای رفتن به میخانهٔ بورک استفاده شده است. دیکسون به آنها می‌پیوندد. بلوم عقب می‌افتد و از پرستار کالان می‌خواهد جملهٔ محبت آمیزی به خانم پیورفوی بگوید. از سبک تامس کارلایل^{۲۵}

¹¹Daniel Defoe

¹²Addison

¹³Steele

¹⁴Lawrence Sterne

¹⁵Oliver Goldsmith

¹⁶Junius

¹⁷Edward Gibbon

¹⁸Charles Lamb

¹⁹Thomas DeQuincey

²⁰Savage Landor

²¹Charles Dickens

²²Cardinal Newman

²³Walter Pater

²⁴John Ruskin

²⁵Thomas Carlyle

برای نشان دادن نیرومندی خانم پیورفوی استفاده شده است. همچنان که مردان با عجله به میخانهٔ بورک می‌روند، روایت داستان به تصویر آشفته‌ای از لهجه‌ها و اصطلاحات مختلف قرن بیستم تبدیل می‌شود. اول، استیون برای همه مشروب می‌خرد. بحث مسابقات گلدکاپ پیش می‌آید. استیون دوباره برای همه ابسنث^{۲۶} می‌خرد و الک بانون بالاخره می‌فهمد که بلوم، پدر میلی است و با حالتی عصبی در می‌رود. متصدی نوشگاه، زمان را اعلام می‌کند و کسی راجع به مرد بارانی‌پوشی که در گوشه‌ای است، پچ‌پچ می‌کند. متصدی نوشگاه آنها را بیرون می‌اندازد و همزمان در خیابان، مأمورین آتش‌نشانی دارند می‌رود تا آتشی را خاموش کنند. کسی استفراغ می‌کند. استیون، لینچ را قانع می‌کند تا با او به محلهٔ فاحشه‌ها بروند. پوستری در آن حوالی که آمدن وزیری را اعلان می‌کند (همان آگهی که بلوم در فصل ۹ دریافت کرده بود)، الهام‌بخش آخرین گریز به سبک بازاری اونجلیسم آمریکایی است.

^{۲۶} یا افسنطین یا خاراگوش نوعی نوشیدنی تقطیری با درصد بالای الکل می‌باشد که از تقطیر گیاه انیسون به دست می‌آید.

فصل ۱۶

کیرکه^۱

اپیزود پانزدهم به شکل نمایشنامه همراه با توضیحات کارگردانی و نام شخصیت‌های داستان در بالای دیالوگشان نوشته شده است. بخش عمدهٔ اپیزود پانزدهم به شکل توهّمات مستانه، نیمه هوشیار و همراه با تشویش رخ می‌دهد.

نزدیک ورودی نایت‌تاون^۲، محلهٔ بدنام دوبلین، استیون و لینچ به سمت فاحشه‌خانه‌ای آشنا می‌روند. فوکوس روی سمت بلوم که در آن حوالی است می‌رود. بلوم، استیون و لینچ را تا نایت‌تاون تعقیب کرده ولی آنها را گم کرده است. او داخل مغازهٔ گوشت خوک فروشی می‌رود تا غذایی آخرش بی‌بخورد. بلوم ناگهان نسبت به خرج و مخارج احساس گناه می‌کند و توهمی آغاز می‌شود که در آن والدین بلوم، مالی و گرتی مک‌داول توهین‌های مختلفی را نثار بلوم می‌کنند. سپس خانم برین ظاهر می‌شود - او و بلوم معاشقات قدیمی خود را تازه می‌کنند.

در کنجی تاریک، بلوم گوشتی را که خریده است به سگی گرسنه می‌دهد - این عمل شک برانگیز، توهمی دیگر را سبب می‌شود که در آن، دو نگهبان شب از بلوم که گناهکارانه پاسخ می‌دهد، بازجویی می‌کنند. عن‌قربیب، بلوم به اتهام دیوشی و بی‌غیرتی، آشوب‌طلبی، جعل، تعدد زوجات و جاکشی، در حال محاکمه علنی است. شاهدانی مانند مایلس کرافورد^۳، فیلیپ بوفوی و پدی دیگنام به شکل سگ ظاهر می‌شوند. ماری دریسکول^۴، کلفت قبلی خانوادهٔ بلوم شهادت می‌دهد که بلوم زمانی به قصد سکس به او نزدیک شده بود.

این صحنهٔ کابوسناک با نزدیک شدن زو هیگینز فاحشه به بلوم تمام می‌شود. زو فکر می‌کند که بلوم و استیون که هر دو عزادارند، با هم هستند. او به بلوم می‌گوید که استیون، داخل است. زو به شوخی، سیب‌زمینی بلوم را از جیبش می‌دزد پس به بلوم که او را دربارهٔ مضرات سیگار کشیدن نصیحت کرده بود، کنایه می‌زند. رویا و خیال دیگری شروع می‌شود که در آن نصیحت بلوم دربارهٔ سیگار نکشیدن به یک سخنرانی انتخاباتی تبدیل می‌شود. سپس بلوم، تحت محافظت ایرلندی‌ها و صهیونیست‌ها، به پادشاه «بلوم‌شلمیم»^۵ جدید تبدیل می‌شود. توهّم میهن‌پرستانه با متهم کردن بلوم به آزاداندیشی و بی‌بندوباری، تلخ می‌شود - باک مالیگان پیش آمده و دربارهٔ ناهنجاری‌های جنسی بلوم شهادت می‌دهد، سپس بلوم را زن اعلام می‌کند. بلوم هشت بچه به دنیا می‌آورد.

این توهّمات با ورود دوبارهٔ زو پایان می‌یابد. از آخرین باری که حرف زده بود فقط یک «لحظهٔ واقعی» گذشته است. زو، بلوم را به داخل فاحشه‌خانهٔ بلاکوهن هدایت می‌کند، جایی که استیون و لینچ با کیتی و فلوری فاحشه، گرم گرفته‌اند. استیون مشغول فضل‌فروشی و نواختن پیانو است. فلوری منظور استیون را درست نمی‌فهمد و فکر می‌کند که او دارد کتاب مکاشفات یوحنا را موعظه می‌کند. استیون، توهمی را دربارهٔ وعظ و موعظه آغاز می‌کند. توهمی دیگر توسط بلوم آغاز می‌شود که در آن لیپوتی ویراگ^۶، پدر بزرگ بلوم از راه می‌رسد و بلوم را دربارهٔ سکس نصیحت می‌کند.

^۱ Circe - در اسطوره‌های یونان، دختر هلیوس و پرسه است. جادوگری قدرتمند بود که دشمنانش را به حیوان تبدیل می‌کرد. پیکوس، سکولا و همراهان اولیس از جمله کسانی بودند که مورد خشم او قرار گرفتند.

^۲ Nighttown

^۳ Myles Crawford

^۴ Mary Driscoll

^۵ این را معادل Bloomusalem گذاشته‌ام که به نظرم ترکیب «بلوم» (Bloom) و «اورشلمیم» (Jerusalem) است.

^۶ Lipoti Virag

وقتی خود بلا کوهن وارد اتاق می‌شود، یک توهم طولانی آغاز می‌شود - بلا به «بلو»^۷ تبدیل می‌شود، که برای رام کردن و آزار بلوم زن‌شده پیش می‌آید و به او درباره گناهان گذشته‌اش و مردانگی بویلان طعنه می‌زند. بلو معتقد است که خانه بلوم بدون او جای بهتر خواهد بود و بلوم می‌میرد. توهم ادامه می‌یابد - احتمالاً در «دنیای پس از مرگ» بلوم - و در آن یک حوری (همان که تصویرش بالای تخت بلوم بود) بلوم را به خاطر فساد اخلاقی سرزنش می‌کند. این افسون وقتی پایان می‌یابد که بلوم، حوری را با تمایلات جنسی خودش (خود حوری) مواجه می‌کند.

بلوم در می‌یابد که بلا کوهن جلوی او ایستاده است - باز هم به نظر می‌رسد که در دنیای واقعی فقط چند لحظه از ورود او گذشته است. بلوم سیب‌زمینی‌اش را از زو پس می‌گیرد. بلا از مردها می‌خواهد که پولشان را بدهند و استیون بیشتر از میزان لازم پرداخت کرده و پول هر سه نفر را حساب می‌کند. بلوم مقداری از پول خودش را برمی‌دارد و اضافه پرداخت استیون را به او برمی‌گرداند، سپس از آنجا که استیون مست است، مدیریت کل پول استیون را برای شب به عهده می‌گیرد.

زو کف دست بلوم را می‌خواند و او را «شوهری زن‌ذلیل» خطاب می‌کند. توهم دیگری آغاز می‌شود که در آن بلوم دارد به صحنه سکس بویلان و مالی نگاه می‌کند. گفتگو به ماجراهای پارسی استیون می‌کشد و استیون با اشتیاق، داستان فرار از دست دشمنانش و پدرش را بازگو می‌کند.

زو، پیانولا را راه می‌اندازد و همه به جز بلوم می‌رقصند. استیون تندتر و تندتر می‌چرخد و نزدیک است که بیفتد. جسد متلاشی‌شده مادرش از زمین برمی‌خیزد. استیون می‌ترسد و و غمگین و نادم است - او از روح مادرش می‌خواهد تأیید کند که او مسبب مرگش نبوده است. روح جوابی نمی‌دهد و از رحم و غضب خداوند سخن می‌گوید. بقیه متوجه گیجی و منگی استیون می‌شوند و بلوم پنجره را باز می‌کند. استیون لجوجانه سعی در راندن روح و برطرف کردن ندامتش دارد و فریاد می‌زند که جلوی هر کسی که بخواهد قلبش را بشکند می‌ایستد. استیون چوبدستی‌اش را به چلچراغ می‌کوبد. بلا، پلیس را فرامی‌خواند و استیون از در فرار می‌کند. بلوم به سرعت بلا را آرام می‌کند و در پی استیون می‌رود.

بلوم به استیون می‌رسد که در محاصره جمعیتی قرار گرفته است و دارد برای سرباز کار^۸ از ارتش انگلیس، درباره حضور ناخوانده نظامی انگلیس در ایرلند رجزخوانی می‌کند. استیون از قصد شخصی‌اش برای براندازی ذهنی کشیش و شاه سخن می‌گوید. بلوم سعی در دخالت دارد. کار که احساس می‌کند به شاهش توهین شده است، استیون را تهدید به کتک و مجازات می‌کند. ادوارد هفتم، شهروند، پسر موبریده و «ننه‌بزرگ بی‌دندون پیر»^۹، به عنوان تجسم‌های ایرلند، دعوا را تشویق می‌کنند با این حال استیون از خشونت پرهیز می‌کند.

لینچ از روی بی‌طاقتی صحنه را ترک می‌کند. استیون، لینچ را «یهودا»ی خائن می‌نامد. کار، استیون را می‌زند. پلیس از راه می‌رسد. بلوم متوجه کورنی کله‌هر می‌شود که نزدیک مأمور پلیس است و برای پسر سایمون پادرمیانی می‌کند. کله‌هر پلیس را راضی می‌کند و می‌رود. تنها در خیابان، بلوم نزدیک استیون تقریباً بیهوش می‌رود و روح رودی، پسر بلوم ظاهر می‌شود.

⁷Bello

⁸Private Carr

⁹Old Gummy Granny

فصل ۱۷

اِئومايوس^۱

^۱Eumaeus-خوک‌چران اولیس. خدمتکار اولیس بود و او را در راه رسیدن به همسرش پنلوپه یاری داد. در اصل شاهزاده بود ولی کنیزی او را ربود و به لائرتس، پدر اولیس فروخت.

فصل ۱۸

ایتاکا^۱

^۱Ithaca-شهری که اولیس در آن زندگی می‌کرد.

فصل ۱۹

پنلوپه^۱

^۱Penelope-در اسطوره‌های یونان، همسر اولیس و مادر تلماخوس است. او در جوانی به دلیل زیبایی‌اش خواستگاران زیادی داشت. پدرش برای جلوگیری از دعوا و کشمکش مسابقه‌ای ترتیب داد تا برنده آن را به دامادی انتخاب کند. در این مسابقه اولیس سرافراز بیرون آمد و با پنلوپه ازدواج کرد.

بخش سوم

فصل ۲۰

طرح کلی داستان

«استیون ددالوس» در حال گذراندن ساعات اولیه صبح ۱۶ ژوئن ۱۹۰۴ است و از دوست مسخره‌کننده‌اش، «باک مالیگان» و «هینز»، آشنای انگلیسی «باک» دوری می‌جوید. وقتی «استیون» می‌خواهد سر کار برود، «باک» به او می‌گوید که کلید خانه را با خود نبرد و آنها را در ساعت ۱۲:۳۰ در میخانه ببیند. «استیون» از «باک» می‌رنجد.

حدود ساعت ۱۰ صبح، «استیون» در کلاس درسش در مدرسه پسرانه «گرت دیزی» دارد تاریخ درس می‌دهد. بعد از کلاس، «استیون» با «دیزی» ملاقات می‌کند تا حقوقش را بگیرد. «دیزی» کوتاه‌فکر و متعصب، راجع به زندگی برای «استیون» موعظه می‌کند. «استیون» قبول می‌کند که نوشته «دیزی» درباره بیماری احشام را به آشنایانش در روزنامه بدهد.

«استیون» بقیه صبحش را به تنها قدم زدن در ساحل «سندی مونت» می‌گذراند و منتقدانه به خود جوان‌ترش و به ادراک و الهام فکر می‌کند. او در ذهنش شعری می‌گوید و آن را روی تکه کاغذی که از نوشته «دیزی» پاره کرده است می‌نویسد.

در ساعت ۸ صبح همان روز، «لئوپلد بلوم» مشغول درست کردن صبحانه است و نامه و صبحانه زنش را برای او به رختخواب می‌برد. یکی از نامه‌های زنش از طرف مدیر تور کنسرت «مالی»، «بلیزس بویلان» است («بلوم» به این مظنون است که او عاشق زنش نیز هست) – «بویلان» ساعت ۴ بعدازظهر امروز قرار ملاقات دارد. «بلوم» به طبقه پایین می‌رود و نامه دخترش «میلی» را می‌خواند و سپس از خانه خارج می‌شود.

در ساعت ۱۰ صبح، «بلوم» نامه‌ای عاشقانه از اداره پست دریافت می‌کند – او با زنی به نام «مارتا کلیفورد» تحت نام مستعار هنری «فلاور» نامه‌نگاری می‌کند. او نامه را می‌خواند، مختصری در کلیسایی می‌ماند و سپس لوسیون «مالی» را به داروخانه‌چی سفارش می‌دهد. او با «بانتام لاینز» برخورد می‌کند که اشتباهاً فکر می‌کند «بلوم» دارد به او راجع به اسب «شروای» در مسابقه بعدازظهر «گلدکاپ» راهنمایی می‌کند.

حوالی ساعت ۱۱ صبح، «بلوم» همراه با «سایمون ددالوس» (پدر «استیون»)، «مارتین کانینگهام» و «جک پاور» به مراسم خاکسپاری «پدی دیگنام» می‌رود. مردها با «بلوم» مثل یک غریبه برخورد می‌کنند. در مراسم خاکسپاری، «بلوم» به مرگ پسرش و پدرش فکر می‌کند.

ظهر، «بلوم» را در دفتر روزنامه «فریمن» می‌بینیم که دارد درباره یک آگهی برای «کیز» مشروب فروش مذاکره می‌کند. چندین مرد علاف منجمله «مایلس کرافورد» و «یراستار» در دفتر می‌چرخند و بحث‌های سیاسی می‌کنند. «بلوم» برای حتمی کردن آگهی خارج می‌شود. «استیون» با نامه «دیزی» وارد دفتر روزنامه می‌شود. «استیون» و بقیه مردها همزمان با بازگشت «بلوم» دارند به سمت میخانه می‌روند. مذاکرات آگهی «بلوم» توسط «کرافورد» که دارد بیرون می‌رود، رد می‌شود.

در ساعت ۱ بعدازظهر، «بلوم» با «جوسی برین»، عشق قدیمی‌اش برخورد می‌کند و راجع به «مینا پیورفوی» که در زایشگاه بستری است، صحبت می‌کنند. «بلوم» وارد رستوران «برتون» می‌شود ولی تصمیم می‌گیرد به سمت «دیوی برن» برود تا نهار سبک بخورد. «بلوم» به یاد بعدازظهری عاشقانه با «مالی» در «هاوث» می‌افتد. «بلوم» خارج شده و دارد به سمت کتابخانه ملی می‌رود که «بویلان» را در خیابان می‌بیند و به داخل موزه ملی پناه می‌برد.

در ساعت ۲ بعدازظهر، «استیون» دارد «تئوری هملت» خود را به طور غیررسمی برای «ای.ای» شاعر و «جان اگلینتون»، «بست» و «لیستر» کتابدار توضیح می‌دهد. «ای.ای»، «تئوری «استیون» را سبک می‌شمارد و خارج می‌شود. «باک» وارد می‌شود و با تمسخر، «استیون» را به خاطر فال گذاشتن او و «هینز» در میخانه سرزنش می‌کند. در راه خروجی، «باک» و «استیون» از کنار

«بلوم» می‌گذرند که آمده تا رونوشتی از آگهی «کیز» بردارد. در ساعت ۴ بعدازظهر، «سایمون ددالوس»، «بن دالرد»، «لنه‌هان» و «بلیزس بویلان» در نوشگاه هتل «اورموند» گرد هم می‌آیند. «بلوم» متوجه ماشین «بویلان» در بیرون هتل می‌شود و تصمیم می‌گیرد او را زیر نظر بگیرد. «بویلان» خیلی زود برای قرارش با «مالی» خارج می‌شود و «بلوم» با عصبانیت در رستوران «اورموند» می‌نشیند - او موقتاً با آوازخوانی «ددالوس» و «دالرد» آرام می‌شود. «بلوم» جواب نامه «مارتا» را می‌نویسد و می‌رود که نامه را پست کند. در ساعت ۵ بعدازظهر، «بلوم» به میخانه «بارنی کیرنان» می‌رود تا با «مارتین کانینگهام» درباره مسائل «مالی» خانواده «دیگنام» صحبت کند، ولی «کانینگهام» هنوز نرسیده است. «شهروند»، یک میهن‌پرست خشونت‌گرای ایرلندی، سیاه مست می‌شود و به یهودی بودن «بلوم» می‌تازد. «بلوم» جلوی «شهروند» می‌ایستد و از صلح و عشق در برابر خشونت بیگانه‌هراسانه دفاع می‌کند. «بلوم» و «شهروند»، قبل از اینکه کالسکه «کانینگهام»، «بلوم» را از صحنه دور کند، با هم در خیابان مشاجره می‌کنند.

حوالی غروب آفتاب، «بلوم» بعد از رفتن به خانه خانم «دیگنام»، در ساحل «سندی‌مونت» استراحت می‌کند. زنی جوان که «گرتی مک‌داول» نام دارد متوجه می‌شود که «بلوم» دارد از ساحل به او نگاه می‌کند. «گرتی» عمداً پایش را بیشتر و بیشتر نشان «بلوم» می‌دهد در حالیکه «بلوم» دارد یواشکی استمنا می‌کند. «گرتی» می‌رود و «بلوم» چرت می‌زند. ساعت ۱۰ شب، «بلوم» به زایشگاه می‌رود تا به «مینا پیورفوی» سر بزند. «استیون» و چند نفر از دوستانش که دانشجوی پزشکی‌اند نیز در بیمارستان هستند و مشغول نوشیدن و وراجی با صدای بلند راجع به مسائل مرتبط با تولد هستند. «بلوم» قبول می‌کند که به آنها ملحق شود، هر چند که درنهایت به خاطر تقلای خانم «پیورفوی» در طبقه بالا، با عیاشی آنها مخالف است. «پاک» از راه می‌رسد و مردها به میخانه «بورک» می‌روند. موقع تعطیل شدن میخانه، «استیون»، دوستش «لینچ» را راضی می‌کند که به فاحشه‌خانه بروند و «بلوم» آنها را تعقیب می‌کند تا مراقبشان باشد. «بلوم» بالاخره، «استیون» و «لینچ» را در فاحشه‌خانه «بلاکوهن» می‌یابد. «استیون» مست است و فکر می‌کند که دارد روح مادرش را می‌بیند - مملو از خشم و دیوانگی، چراغی را با چوبدستی‌اش خرد می‌کند. «بلوم» دنبال «استیون» می‌رود و او را در بحث با یک سرباز انگلیسی که «استیون» را کتک می‌زند، می‌یابد.

«بلوم»، «استیون» را به هوش می‌آورد و او را به استراحتگاه رانندگان تاکسی می‌برد تا قهوه‌ای بخورد و سر حال بیاید. «بلوم»، «استیون» را به خانه‌اش دعوت می‌کند. بعد از نیمه‌شب، «استیون» و «بلوم» به خانه «بلوم» می‌روند. آنها کاکائوی داغ می‌خورند و درباره گذشته‌شان صحبت می‌کنند. «بلوم» از «استیون» می‌خواهد که شب را بماند. «استیون» مودبانه تقاضای او را رد می‌کند. «بلوم» او را بدرقه می‌کند و به داخل برمی‌گردد تا شواهد حضور «بویلان» را پیدا کند. «بلوم» هنوز حالش خوب است و به رختخواب می‌رود، و داستان روزش را برای «مالی» تعریف کرده و از او می‌خواهد صبحانه‌اش را به رختخواب بیاورد. بعد از اینکه «بلوم» خوابش می‌برد، «مالی» بیدار می‌ماند و از تقاضای «بلوم» برای آوردن صبحانه به رختخواب در تعجب است. ذهن او به دوران کودکی‌اش در «جیبرالتر»، سکس بعدازظهرش با «بویلان»، حرفه خوانندگی‌اش و «استیون ددالوس» مشغول است. تفکراتش راجع به «بلوم» در طی مونولوگی که با خود دارد به تندی تغییر می‌کند ولی در انتها با یادآوری لحظات عاشقانه‌ای که در «هاوٹ» داشتند و با دیدی مثبت به پایان می‌رسد.